

## توده های خلق استقلال و آزادی را به بهای خون خود حاصل می کنند؛ لیکن طبقات ارتجاعی ملاک و کمپرادور آن را در جهت تامین منافع پلید خود با استعمار و امپریالیسم معامله می کنند

### مرور کوتاهی بر تاریخ سه قرن اخیر افغانستان:

سرزمین کنونی افغانستان تاریخ کهن چند هزار ساله دارد. خلقهای ملیت های مختلف ساکن در این سرزمین در جریان تحولات تاریخی و سیر تکوین و تکامل تمدن جوامع بشری سهم بارزی داشته است. کاوشهای باستانی در چندین نقطه این سرزمین موعید قدامت تاریخی و وجود دوره های تمدن قدیم در این خطه و فعالیت های ارزنده ای خلقهای آن در خلق تمدن بشری بوده و از جمله کانون پنجم تمدن جهان (فلات آریان) در دوطرف کوه هندوکش بشمار می رود. به شهادت تاریخ این سرزمین از ۲-۳ هزار سال قبل از میلاد دارای زراعت و سیستم آبیاری شهرهای آباد و پرنفوس بوده و از نظر مشخصات ادوار تاریخی و قرار داشتن در مسیر تحولات تاریخی در این خطه با بیشترین مدنیت های جهان آشنا بوده و با آنها وارد تبادلات مدنی شده است. این سرزمین بنا بر موقعیت جیواستراتژیک آن در مرکز قاره آسیا در مسیر عبور قدرتهای جهان خوار و سطرتهای استعماری و امپریالیستی قرار داشته و بار بار مورد هجوم و تاخت و تاز آن ها قرار گرفته است. خلقهای ساکن در این سرزمین در طول تاریخ وجودی شان و در مقاطع زمانی مختلف برای حفظ استقلال این مرز و بوم و آزادی شان در برابر نیروهای غارتگر و اهریمنی به مبارزات و مقاومت های خونینی دست یازیده و در این راه قربانیهای زیادی را متقبل شده و فداکاریهای قابل وصفی کرده و مبارزه را تا پای جان ادامه داده است. رقبه جغرافیای این سرزمین طی صدها سال با اثر عوامل مختلف خارجی (هجوم قدرتهای متجاوز و استیلاگر) و عوامل داخلی (خیانت طبقات ارتجاعی حاکم و خود فروخته) دستخوش تغییراتی شده و به شکل جغرافیای افغانستان کنونی درآمده است. قدرتهای استعماری و امپریالیستی به کمک طبقات حاکم ارتجاعی فیودال و کمپرادور بخشهای از این سرزمین را جدا کرده و به خاک کشورهای همسایه تحت سلطه استعماری شان ملحق کرده اند. به روایت (افغانستان در مسیر تاریخ - نوشته میر غلام محمد غبار) « قدیم ترین نام افغانستان که از عهد اویستا (هزار سال قبل از میلاد) تا قرن پنجم میلادی در طول یک و نیم هزار سال (آریانا) بود. و بعد از آن تا قرن ۱۹ میلادی بنام (خراسان) یاد می شد». این سرزمین بعضاً بوسیله قدرتهای سلطه گرو غارتگر با سرزمین های همجوار شمالی و غربی و شرقی ملحق شده و کشور واحدی را تشکیل می کردند. این سرزمین بین قدرتهای ازبک شیبانی و صفوی ایران و مغولان هند (از سال ۱۵۰۷ تا ۱۷۰۹ میلادی) تجزیه و تقسیم گردید. این تجزیه و تقسیم بیش از دو صد سال در ولایات غربی و حدود دوونیم قرن در ولایات شرقی و شمالی ادامه یافته است. مردمان این سرزمین در این دوره طولانی استقلال و آزادی ملی و اقتصادی نسبتاً انکشاف یافته و زراعت و تجارت وسیع را از دست داد. انکشاف صنعتی به قهقارفت، مراکز اقتصادی و فرهنگی متلاشی شده و شهرهای پر رونق روبه انحطاط و تنزل گذاشته بودند و تجارت سرتاسری و مدارس و استادان از بین رفته بود. مصارف ارتشهای دولتهای سلطه گرو اشغالگر از دسترنج دهقانان و چوپانان و صنعتگران و سایر زحمتکشان این کشور تامین می شد. بعلاوه سایر چپاولگرها و غارتگرهای حکام سه دولت سلطه گرو غاصب و طبقات فیودال؛ اعتراضات و قیام ها و جنبشهای آزادی خواهانه مردم وحشیانه سرکوب می گردید. ولی قدرتهای سلطه گرو هیچگاهی نتوانستند روحیه آزادی خواهی مردم این سرزمین را از بین ببرند. با همه این دوران طولانی سلطه و غارتگری خارجی و دوران طولانی انحطاط و قهقارفت باز هم مردمان این سرزمین معنویات و ارزشهای فرهنگی خود را حفظ کرده اند. این خطه از سال ۱۷۴۷ میلادی تا سال ۱۸۳۹ میلادی کشور مستقلی بود. و بعد از تهاجم استعمارگران انگلیسی در سال ۱۸۳۹ تا سال ۱۹۱۹ میلادی (برای مدت هشتاد سال)

افغانستان زیرسلطه استعماری امپریالیسم انگلستان قرار داشت. اما آنچه که مسلم است که در تمام این دوره ها خلقهای ملیت های مختلف این سرزمین علیه هر قدرت سلطه گرجاری برای حفظ استقلال و آزادی و فرهنگ و دست آوردهای تمدنی و هویت ملی شان تا پای جان رزمیده و هرگز تسلیم قدرتهای سلطه گرو حشی نشده اند. خلقهای این سرزمین دارای احساسات عالی مامن دوستی و آزادی خواهی بوده و کارنامه های درخشان مبارزات آنها علیه قدرتهای سلطه گرج صافات تاریخ است. از آنجاییکه توده های خلق سازندگان اصلی تاریخ هستند؛ با تمام تغییرات جغرافیایی و سیاسی تحمیلی و جبری ایکه بوسیله ای تجاوزات و سلطه گریهای اجانب طی قرون متمادی در این سرزمین رونما گردیده است؛ باشندگان این سرزمین با مقاومتهای دلیرانه مامن خود را از غصب و الحاق دائمی با دیگر سرزمین ها نجات داده و از ادغام و انحلال در ملل سلطه گرجاری و نابودی زبان و فرهنگ شان جلوگیری کرده اند. در شرایط تجزیه و تقسیم این سرزمین مقاومت ها و مبارزات توده های مردم در ولایات شرقی کشور متبازرتربود. جنبشهای ملی و آزادی خواهانه که در قرن شانزده میلادی در شرق کشور آغاز گردیده بود تا قرن هفدهم میلادی ادامه یافت. اگرچه این جنبشها به حصول استقلال و آزادی از سلطه مهاجمین غارتگرانه انجامید؛ اما مصدر جنبشهای دیگری در قرن هژدهم در جنوب کشور گردید و توده های مردم را در راه رسیدن به اهداف اصلی ملی شان کمک کرد. مشهورترین این جنبشهای آزادی خواهانه جنبش مردم به رهبری «روشانیان» بود. این جنبش با مبارزات آزادی خواهانه مردم در سایر مناطق کشور بدرقه می شد. جنبش دوم در جبهه جنوب قیامها و مبارزات آزادی خواهانه مردم به تاسیس دولت هوتکی در قندهار انجامید. توده های خلق از پشتون، تاجک، ازبک، هزاره و بلوچ در قندهار در یک صف قرار گرفته و بر رهبری میرویس خان هوتک در سال ۱۷۰۹ میلادی علیه قوای اشغالگرو استیلاگرایرانی قیام کردند و با نابودی کامل ارتش و دستگاه استعماری دولت صفوی ایران خود را از سلطه و ستم این دولت نجات دادند. در سال ۱۷۱۶ مردم در ولایت هرات قیام کرده و سلطه استعماری حکومت ایران را بر انداختند و استقلال و حکومت ملی خود را اعلام کردند. همچنین در سال ۱۷۲۲ ولایت خراسان فعلی را از سلطه عمال و حکام صفوی پاک کردند و بدین صورت حکومت خود را در سیستان و خراسان تشکیل کردند. توده های مردم در جبهه شرق به مقابل سلطه غارتگرانه دولت «بابری» هند قیام کردند و این جنبشها در ماهیت به شکل یک «انقلاب» سیاسی درآمد. اما عمر قیام مردم بر رهبری میرویس خان هوتک در سال ۱۷۰۹ تا زمان استیلائی نادر افشار در سال ۱۷۳۱ میلادی بسیار کوتاه بود. نادر افشار در سال ۱۷۳۸ شهر قندهار را اشغال کرده و سلطه غارتگرانه اش را برقرار نمود. نادر افشار «نوالفقار خان پدر احمدخان رابه مازندران تبعید کرده و در آنجامسموم کرد و کشت. ولی برخلاف پسرش احمد خان را که در آن وقت بیست سال عمر داشت به دربارش بار داد. نادر افشار احمدخان رابه زمره افسران نظامی قشون افغانی خود مقرر کرد و بعد قوماندانی قطعات ابدالی و ازبکی رابه او داد که تا زمان مرگ نادر در دربار وی باقی ماند. بعد از مرگ نادر افشار احمدخان ابدالی به قندهار رفت و در سال ۱۷۴۷ میلادی طی تشکیل جرگه ای به پادشاهی انتخاب شد. از آنجاییکه توده های مردم از ملیتها و اقوام مختلف این سرزمین در طی قرن ها در زیر سلطه جابرانه بیگانگان مورد ستم و استثمار و توهین و تحقیر و سرکوب قرار گرفته بودند؛ لهذا احمدشاه در اندک مدت به آسانی توانست از رود جیحون تا دریای عمان و از ولایات خراسان و سیستان تا رودبار سند رقبه افغانستان را وحدت سیاسی بخشد. و تقریباً همه ملیتها و اقوام این اقدامات احمدشاه را حمایت و پشتیبانی کردند. احمدشاه اردوی نیرومندی تشکیل کرد. (اما بجای اینکه از این اردو در حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور استفاده کرده و در راه آبادانی و ترقی و انکشاف کشور و رفاه توده های مردم بکوشد؛ پالیسی توسعه طلبی و سلطه گری را اختیار کرده و همه نیروی بشری و اقتصاد کشور را در این عرصه بکار گرفت و حملات چندی را در جهت تسخیر هندوستان انجام داد. حملات چندگانه احمدشاه به هندوستان با کشتار و غارتگری همراه بود و از جهت دیگر به تضعیف هر چه بیشتر نیروهای رزمی ملی هند عمدتاً «مرته ها» که از تسلط استعماری انگلیس ها منتفربودند؛ انجامیده و زمینه را برای حملات

بعدی و تسلط استعماری دولت انگلیس در هند آماده کرد-توضیح بین قوسین از من است. جنگ مشهور «پانی پت» در سال ۱۷۶۱ میلادی برای نیروی نظامی افغانستان پرتلفات بود (بین ۱۰ تا ۱۵ هزار تن) و تلفات «مرته ها» بسیار سنگین بود و احمدشاه ۲۲ هزار تن را اسیر گرفت و از جمله اسرا کسانی را که مسلمان بودند اعدام کرد و باقی هندو و راجپوت و مرته را آزاد کرد. احمد شاه در این جنگ « غنائم جنگی» زیادی بدست آورد. اعدام مسلمانان به این علت بود که آن ها علیه ارتش مسلمان جنگیده بودند در حالی که آنها بر مبنای ادای وظیفه ملی شان به دفاع از استقلال و آزادی کشورشان علیه ارتش متجاوز افغانی می جنگیدند. ولی احمدشاه ابدالی مانند دیگر سران کشورهای اسلامی؛ این تجاوز و کشتار و غارتگری به خاک هندوستان را « جهاد و ترویج دین اسلام» می دانست. همان ایده ای که از صدر اسلام تا اخیر قرون وسطی امر اوسر داران ارتش در کشورهای اسلامی عرب و غیر عرب اهداف سلطه جویانه و غارتگرانه ای شان را زیر همین لفافه در کشورهای مختلف «غیر مسلمان» انجام داده و می دهند. مثالهای بارز آن طی چهار دهه اخیر گروه های اسلامی مختلف از جمله القاعده، تحریک اسلامی طالبان، داعش و دیگر گروه های همسرخ آنها هستند که در کشورهای مختلف جهان انجام می دهند. و کشتار نیرویهای نظامی و مامورین دولت دست نشانده در افغانستان (که مسلمان هم هستند) بوسیله گروه های طالبان، القاعده و داعش بر همین مبنای صورت گرفته و «توجیه شرعی» می شود.

با ختم سلطنت زمان شاه ابدالی افغانستان در سراسر اشیب انحطاط سیاسی و اقتصادی قرار گرفت. با جنگهای ارتجاعی ویرانگر بین شهزادگان و سران مقتدر قبایل و فیودالان و خوانین عمدتاً متعلق به ملیت پشتون نیروی انسانی زیادی را به تحلیل برده و کشور را در همه عرصه ها تضعیف کرده و در قهقرای بحران همه جانبه غرق کرد. در زمان زمامداری محمود ابدالی، ولایت خراسان در شمال مغرب کشور در سال ۱۸۰۳ میلادی بدست حکومت قاجاری ایران افتاد، بعد از آن ولایت سیستان بوسیله حکومت انگلیس به خاک ایران ملحق گردید. به همین ترتیب قلعه اتمک در کنار دریای سند در سال ۱۸۱۲ به حکومت سک پنجاب واگذار شد. به تعقیب آن بین سالهای ۱۸۱۸ تا ۱۸۲۳ میلادی ولایت ملتان، ولایت کشمیر، دیره غازی خان، دیره اسماعیل خان و ولایت پشاور بوسیله پنجابی ها و سکاها اشغال گردید. ولایت سند را در سال ۱۸۴۳ و ولایت بلوچستان را در سالهای ۱۸۵۴-۱۸۷۶ حکومت انگلیس تصرف کرده و بخاک هندوستان ملحق نمود. ولایت مرورا در سال ۱۸۸۴ دولت تزار روس تصرف کرد؛ علاقه های شمالی فوشنج تا کوژک، کورم و لندنی کوتل در سال ۱۸۷۹ طبق معاهده ننگین گندمک از طرف امیر محمد یعقوب خاین و وطن فروش به امپریالیسم انگلیس داده شد. همچنین ولایات سوات، باجاور، چترال و علاقه داری ارنوی، وزیری، داورچاکی و چمن در سال ۱۸۹۳ طبق معاهده ننگین « دیورند» از طرف امیر عبدالرحمان خاین و وطن فروش به امپریالیسم انگلیس بخشیده شد و به خاک هندوستان که زیر مستعمره انگلیس بود ملحق گردید. و در سال ۱۸۸۵ علاقه پنجه بوسیله دولت غارتگر تزار روس تصرف گردید. بعد از سقوط دولت ابدالی و نفوذ قبیله محمد زاعی و اشتعال جنگ بین فیودال ها، توده های خلق افغانستان تحت ظلم و ستم و استثمار ملوک الطوائفی دچار رنج و غذاب زیادی شده و از چنین رژیم بستوه آمده بودند. طبقات مردم و حتی تعدادی از فیودال ها خواهان یک دولت مرکزی بوده و تمایل زیادی به رژیم گذشته (ابدالی ها) نشان می دادند. استعمارگران انگلیس با سوء استفاده از اوضاع و شرایط عینی بحرانی در افغانستان، شاه شجاع ابدالی را بنام نواسه احمدشاه ابدالی و وارث تاج و تخت در افغانستان دست آویز قرار داده و همراه با ارتش (۵۴ هزار نفری) و با نیرنگ انجام مراسم « تاج پوشی» شاه شجاع ابدالی وارد افغانستان شده و با اشغال نظامی سلطه استعماری خود را تحکیم کردند. (باید تذکر داد که در تاریخ معاصر افغانستان چند « تاجپوشانی» دیگر نیز از این قبیل توسط استعمار و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم صورت گرفته است. تاجپوشی بیرک «کارمل» (شاه شجاع دوم) بوسیله ارتش

اشغالگر سوسیال امپریالیسم «شوروی» در روز ششم جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی؛ تاجپوشی حامد کرزی (شاه شجاع سوم) بوسیله ارتشهای اشغالگر آمریکا و «ناتو» در دسامبر سال (۲۰۰۱ میلادی) و تاجپوشی غنی احمدزی (شاه شجاع چهارم) در سال ۲۰۱۴ میلادی]. ۵۰ هزار ارتش انگلیس در کابل، قندهار، جلال آباد، غزنی، قلات و بامیان با توپخانه قوی مستقر شده و آماده جنگ با مردم افغانستان بودند. توده های مردم بوضوح مشاهده کردند که شاه شجاع یک وسیله ای در دست استعمارگران انگلیس است؛ در سال ۱۸۴۰ علیه استعمارگران انگلیس قیام کردند. در سال ۱۸۴۱ مبارزات آزادی خواهانه مردم اوج گرفت. و در این جنگ نابرابر مردم آزادی خواه افغانستان ضربات سنگینی بر ارتش متجاوز و اشغالگران انگلیس وارد کردند که مجبور به فرار گردید. اما توده های مردم با همه قربانیها و فداکاریها بعد از شکست نظامی استعمارگران انگلیسی به استقلال و آزادی نرسیدند؛ زیرا تعداد زیادی از رهبران مبارزات ضد استعماری مردم افغانستان باز هم به همان شاهان و شهزادگان اتکا کردند و این اشتباه بزرگ آنها سبب شد که نه کشور به استقلال برسد و نه خلق به آزادی و حاکمیت ملی. با آنکه وزیر اکبرخان فرزند امیر دوست محمد خان در مبارزه علیه استعمار در صف مردم قرار گرفت؛ اما بنا بر خصلت طبقاتی ارتجاعی اش زمینه بقدرت رسیدن مجدد پدرش را آماده کرد. بدین صورت یکدسته از سرداران و شهزادگان فراری که وطن را ترک کرده بودند از هند و ایران در کابل و قندهار بالای چوکی های دولت هجوم آوردند. امیر دوست محمد قبل از حرکت از کلکته به جانب افغانستان در برابر گورنر جنرال دولت انگلیس در هندوستان تعهد سپرده بود که طبق خواست و اهداف شوم و نقشه های استعماری دولت انگلیس، حکومت محلی هرات و قندهار را خارج از دایره قلمرو خود بشناسد. همچنین وعده داده بود که بدون دولت انگلیس با هیچ دولت خارجی دیگر ارتباط مستقیم برقرار نخواهد کرد. از آنجاییکه امیر دوست محمد مهره و گماشته دولت انگلیس بود تمام رهبران ملی و کسانی را که در راه حصول استقلال و آزادی کشور مبارزه و فداکاری کرده بودند مورد سرکوب و زندان و تاراج و تبعید قرار داد. و آن عده از رهبران ملی که دولت انگلیس برای سر آنها جایزه تعیین کرده بود بوسیله امیر دوست محمد نابود شدند.

دولت استعمارگران انگلیس برای بار دوم در نوامبر سال ۱۸۷۸ میلادی به افغانستان لشکر کشی کرد که تا اگست ۱۸۸۰ ادامه یافت. مردم افغانستان این بار نیز برای دفع تهاجم نظامی دولت انگلستان و طرد سلطه استعماری آن بسیج شده و جنگ آزادی خواهانه را علیه آن آغاز کردند. جنگ در محاذ قندهار، خیبر و کرم آغاز شد و مردم در کابل بتاريخ ۳ دسامبر سال ۱۸۷۹ قیام کردند و به تعقیب آن قیام عمومی مردم افغانستان علیه اشغالگران انگلیس صورت گرفت. مشهورترین این جنگها، جنگ میوند در ماه جولای ۱۸۸۰ بود. در این جنگ توده های مردم از ملیتها و اقوام مختلف افغانستان شرکت کردند و با شجاعت کامل و قربانی و فداکاری بی شائبه یکبار دیگر پروژه استعمارگر متجاوز انگلیس را به خاک مالیدند. مردم آزادی خواه افغانستان در این جنگ تا نفر آخر ارتش دشمن را از تیغ کشیدند. فقط سردار شیرعلیخان با ۲۵ نفر انگلیس و آن هم با لباس محلی افغانی از بیراهه توانست خود را به قندهار رسانده و خبر نابودی سپاه انگلیس را به جنرال «پرایمروز» برساند. این جنگ مشهور پشت حکومت انگلیس در هند را به لرزه انداخت. امپراطوری بریتانیا که به غرض پارچه پارچه کردن و اشغال دائمی افغانستان با هشت فرقه عسکر (هر فرقه برابر با هفت و نیم هزار نفر) داخل افغانستان شده بود با دادن تلفات نصف اردوی خود و میلیون ها پوند مصارف جنگ برای دومین بار به شکل خفتباری از مردم افغانستان شکست نظامی خورد. در تاریخ مبارزات خلقهای افغانستان علیه استعمارگران انگلیس، جنگ میوند از جنبه های مختلف، تبارز جذبات و احساسات آزادی خواهی و روحیه عالی میهن پرستی، اتحاد و همبستگی خلقهای ملیتهای مختلف و فداکاری و از جان گذشتگی و حماسه آفرینی توده های خلق در میدان نبرد در برابر دشمن نیرومند بی مانند بود. لیکن به سبب ضعف آگاهی سیاسی توده های مردم و کمبود رهبران سیاسی انقلابی

ومترقی؛ باز هم شاهان و شهزادگان تسلیم طلب و انقیاد پسند منعیث نمایندگان طبقات ارتجاعی بر روی خونهای ریخته شده مردم آزادی خواه و میهن دوست پانواده همه دست آوردهای مبارزات آزادی خواهانه آن هار اتصاحب کرده و بار دیگر کشور را در زیر سلطه استعماری دولت بریتانیا قرار دادند. این شاهان و شهزادگان خود فروخته و نوکر استعمار بخاطر تامین منافع پلید و حفظ موقعیت و حاکمیت طبقاتی شان بعد از آنکه طغیان خشم مردم فرونشست، سر تعدادی از آزادی خواهان را از تن جدا کرده و تعداد دیگر را در سیاه چالهای مخوف زندانی و تحت شکنجه های سبانه قرار دادند تا که از پای می افتادند. بعد از امیر دوست محمد، مثال دیگر این شاهان و شهزادگان خاین و خود فروخته، ضد ملی و ضد خلق، امیر عبد الرحمان جلاد خون آشام بود. این نوکر استعمارگران انگلیس با امضای معاهده ننگین «دیورند» در سال ۱۸۹۳ میلادی بخش بزرگی از خاک کشور را به استعمارگران انگلیس فروخت. او با سرکوب و حشیانه و کشتار بی رحمانه آزادی خواهان و به قهرا کشیدن کشور و مردم در همه عرصه های حیات اجتماعی، کشتار خلق و اعمال شکنجه های وحشیانه قرون وسطای و ایجاد فضای رعب و وحشت در کشوری دوده سیاه ترین و ننگین ترین اوراق را در تاریخ این سرزمین رقم زده است.

بعد از قتل امیر عبد الرحمان در یک توطئه درباری پسرش حبیب الله جانشین وی گردید. (طبق گفته یکی از اعضای نزدیک فامیل «سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله» «برادر» سردار محمد یحیی خان» هردو فرزند «سلطان محمد خان طلاء» می باشند) - وی در سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ و سالهای ۱۰۱۹ - ۱۹۲۰ میلادی صدراعظم و در دوران پادشاهی حبیب الله خان وزیر دربار بود - در اس گروه افرادی از درون دربار قرار داشت که این توطئه را عملی کردند. باین صورت که در استراحتگاه امیر در باغ بالا در غیاب داکتر هندی که همیشه غذای امیر را قبل از خوردن وی و ارسی می کرد؛ در همین روز قبل از غذای ظهر امیر، داکتر هندی را با نیرنگ و حیل به ارگ شاهی فرستادند و بعد از آن غذای امیر را مسموم کرده و به وی خوراندند. طبق گفته همین شخص، سم کشنده را در کاسه سوپ (شوربا) انداخته بودند - که امیر عادت داشت در غذای چاشت و شام قبل از دیگر غذاها اول سوپ را «نوش جان می کرد» - امیر عبد الرحمان «با اعتمادی» که به عبدالقدوس خان اعتماد الدوله داشت همان روز غذایش را بدون و ارسی داکتر هندی و تحت نظری خورد و جان داد...). امیر حبیب الله بجای پدرش به سلطنت رسید. وی در اوایل سلطنت اش جهت تقلیل میزان نارضاعی و فرو نشانیدن خشم مردم افغانستان که به سبب فشار جنایات هولناک و فضای اختناق و استبداد و حشیانه و قرون وسطای پدرش، بستوه آمده بودند سعی کرد تا حدی از فشار اختناق و استبداد دوران پدرش علیه مردم بکاهد. امیر حبیب الله با تعقیب پالیسهای پدرش خاینانه پای همه معاهدات ننگین پدرش امضا کرده و مجدداً آن ها را تائید و تصدیق کرد و افغانستان همچنان در زیر سلطه استعماری امپریالیسم بریتانیا باقی ماند. و نیز رشد و ترقی کشور در عرصه های مختلف از جمله معارف، صنعت و اقتصاد همچنان در وضعیت قهقراضی گذاشته شد. در این اوضاع و شرایط یک تشکل سیاسی سری توسط روشنفکران مترقی و آزادی خواه و مشروطه خواه ایجاد گردید که توسط امیر حبیب الله و حشیانه سرکوب خونین شد. و بقول میر غلام محمد غبار نخستین جنبش عملی دموکراسی با زندان و اعدام آزادی خواهان در سال ۱۹۰۹ میلادی عجالتاً خاموش گردید... اما سرکوب مشروطه خواهان در اذهان روشنفکران باقیمانده تأثیر عمیقی بجا گذاشت.

در زمان حکومت امیر عبد الرحمان شدت و وسعت اختناق و استبداد و کشتار و بی عدالتی رژیم توده های خلق را چنان به ستوه آورده بود که هر آن امکان قیامهای سراسری در کشوری رفت. طبقات ارتجاعی حاکم خاصاً درباریان، موقعیت و منافع طبقاتی شان را به خطری دیدند؛ از آنرو متوسل به کودتای درون درباری شده و امیر عبد الرحمان را کشتند. در مورد قتل امیر حبیب الله؛ علاوه بر بی عدالتی و اختناق و استبداد و کشتار آزادی خواهان؛ تحولات انقلابی در روسیه تزاری و بیداری خلقها و ملل تحت سلطه استعمار و امپریالیسم خارجی و ارتجاع داخلی زمینه برای قیامهای توده ای به منظور در سلطه

استعمار و امپریالیسم و حصول استقلال و آزادی و سرنوینی حاکمیت طبقات ارتجاعی نوکر استعمار نیز بوجود آمده بود. در اینجا ملاحظه می شود که طبقات ارتجاعی حاکم اگر منافع و حاکمیت طبقاتی آنها بخطر افتد، بخاطر حفظ آن حاضراند حتی پدر، برادر، پسر و دیگر اقارب نزدیک خود را بقتل برسانند و مضاف بر این به هر جنایت و وحشیگری در سطح جامعه علیه خلق دست بزنند.

بعد از جنگ جهانی امپریالیستی اول تحول بنیادی مهمی در جهان و منطقه رونما گردید و آن پیروزی انقلاب کبیرا کتوبر در کشور روسیه تزاری بود و اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی در جهان به وجود آمد. با پیروزی انقلاب کبیرا کتوبر عصر نوینی در جهان بظهور رسید، عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری. اثرات رهای بخش این انقلاب اجتماعی تأثیرات عمیقی در اذهان توده های خلق در سراسر جهان گذاشته و موجب بیداری خلقها و ملل تحت سلطه استعمار و امپریالیسم گردید. مردم افغانستان خاصاً روشنفکران مترقی و آزادی خواه نیز تحت تأثیر این انقلاب نجاتبخش که در جوارشان بوقوع پیوسته بود، قرار گرفتند. امیر حبیب الله در ماه فبروری سال ۱۹۱۹ میلادی طی یک کودتای درون درباری توسط جناح لیبرال و ترقیخواه سلطنت کشته شد و پسرش امان الله خان به سلطنت رسید. امان الله خان در اولین اقدامش مسأله استقلال کشور از سلطه استعماری امپریالیسم بریتانیا را مطرح نمود. غبار می نویسد: دولت افغانستان بعد از جلوس امیر امان الله خان نامه ای بتاريخ ۳ مارچ سال ۱۹۱۹ میلادی به «لارڈ چلسفورد» نایب السلطنه انگلیسی هند فرستاد و گفت که بایستی در معاهده ۱۹۰۵ دولین افغان و انگلیس تجدید نظر بعمل آید و افغانستان برای عقد یک معاهده جدید با دولت انگلیس به اساس حقوق مساوی طرفین آماده است. دولت افغانستان بعد از فرستادن این پیشنهاد منتظر پاسخ دولت انگلیس نماند و عملاً سیاست آزاد و مستقلانه در پیش گرفت، یعنی متوجه فرستادن نماینده و شناختن دولت شوروی و تأسیس مناسبات سیاسی با آن دولت گردید.... دولت شوروی هم توسط اعلامیه ای بتاريخ ۲۷ مارچ ۱۹۱۹ به حیث نخستین دولت جهان استقلال افغانستان را برسمیت شناخت. امان الله خان در ۷ اپریل ۱۹۱۹ نامه ای به عنوان لنین رهبر بزرگ شوروی فرستاد. تا قبل از پاسخ دولت شوروی به نامه دولت افغانستان (جواب مثبت نامه با امضای لنین بتاريخ ۲۷ می ۱۹۱۹ بود) مجاهدین ملی و سپاه افغانی قشون انگلیس را در محاذ پکتیا در هم شکسته و قلعه های نظامی دشمن را در همان روز فتح کرده و بیرق استقلال افغانستان را بر فراز آن برافراشته بودند. بهمین صورت جنگ در محاذ خیبر، چترال و محاذ قندهار، وزیرستان، پیوار و محاذ تل آغاز گردیده و پیروز مندان به پیش برده شد. در جنگ سوم افغان و انگلیس مردم افغانستان مانند جنگ اول و دوم علیه ارتش انگلیس، این بار نیز ضربات کوبنده ای بر آنها وارد کردند. در این جنگ ضرباتی که دولت انگلیس از جانب مردم آزادی خواه افغانستان متحمل شد، همچنین تغییر اوضاع بین المللی ب نفع توده های خلق و ملل اسیر در جهان، یعنی ظهور اولین دژ انقلابی در جهان که حامی خلقهای زحمتکش جهان بود و اوجگیری جنبشهای آزادی خواهانه آنها از جمله خلق هندوستان که در زیر چکمه های استعمار بریتانیا خورد می شدند و اوجگیری جنبشهای آزادی خواهانه خلقهای اسیر پشتون و بلوچ در آنطرف «خط دیورند» (که سرزمین آنها به اثر خیانت شاهان خابین و خود فروخته توسط استعمارگران انگلیسی که در سال ۱۸۹۳ میلادی از پیکره خاک افغانستان جدا شده و به خاک هند زیر سلطه استعماری انگلیس ملحق گردیده بود)؛ دولت انگلیس به شکست ذلتبارش اذعان کرده و خواستار فوری متار که جنگ شده و باب مذاکره را با دولت افغانستان آغاز کرد. اما امان الله خان که فرمان قیام عمومی علیه ارتش استعمارگران انگلیسی داده بود و بصورت رسمی در راس مبارزات مردم قرار داشت، بنا بر ماهیت و خصلت طبقاتی ارتجاعی اش توجهی برای ادامه مبارزه خلق افغانستان در جهت آزادی خلقهای پشتون و بلوچ که در آن طرف «خط دیورند» زیر سلطه استعماری امپریالیسم انگلیس قرار داشتند و تأمین تمامیت ارضی کشور نکرد. با وجود شرایط مساعد ملی و بین المللی و شرایط عینی مساعد در این منطقه (وجود جنبشهای آزادی خواهانه برای رهای از یوغ استعمار انگلیس و آمادگی

مردم افغانستان در جهت ادامه مبارزه برای آزادی برادران پشتون و بلوچ شان از سلطه استعمار؛ گامی برنداشته و با همان حدود جغرافیای که با معامله گریهای خاینانه جد و پیدرش با استعمارگران انگلیس تعیین شده بود اکتفا کرده و با قبول آتش بس و متارکه<sup>۱</sup> مذاکره را با دولت انگلیس برای امضای «پیمان صلح» آغاز کرد. بعبارت دیگر امان الله خان مانع از آن شد که مبارزات ضد استعماری مردم افغانستان در هر دو طرف «خط دیورند» به نتیجه لازم برسد. او با وجودیکه خواستار استقلال کشور بود و در جنگ سوم افغان ها علیه استعمارگران انگلیس در کنار مردم افغانستان قرار گرفت که یک حرکت مترقی بود؛ لیکن مس‌ءولیت این موضع و عملکرد ضدملی و ضدمنافع مردم افغانستان (خاصاً اقوام پشتون و بلوچ آن طرف خط «دیورند») رابعهده دارد و با هیچ استدلالی قابل توجیه نیست. همچنین مس‌ءله انتخاب اعضای هیئت مذاکره کننده با دولت انگلیس از طرف پادشاه که (عناصر ارتجاعی و کرنشگراز جمله علی احمد خان وزیر داخله منحیث شخص مورد اعتماد امان الله خان رئیس هیئت) در آن حضور داشتند که اثرات سوء خود را در تنوین متن «قرارداد صلح» بین دولت افغانستان و دولت انگلیس بجا گذاشت. و قرارداد صلح در ۸ ماه آگست سال ۱۹۱۹ بنفع دولت انگلیس (طرف مغلوب جنگ) امضاشد و امان الله خان مس‌ءولیت این صوابدید را نیز بعهده دارد. با وجود آن هم مردم افغانستان در جنگ سوم آنها با دولت انگلیس تا حدی از دست آوردهای مبارزات آزادی خواهانه و قربانیها و فداکاریهای شان بهره مند شدند از جمله: حصول استقلال سیاسی کشور (بعد از هشتاد سال تسلط استعماری انگلیس و استثمار و ستم طبقات ارتجاعی در راس آنها دولتهای دست نشانده آن که دمار از خلق افغانستان کشیدند) به آزادیهای سیاسی نسبی رسیدند و زمینه برای انکشاف و ترقی کشور در عرصه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای یکدهه فراهم گردید و از فشار استثمار و ستم فودالان و خوانین و حکام دولت بر آنها تا حدی کاسته شد. امان الله خان در پنج سال اول حکومت اش اقدامات نسبتاً مترقی انجام داد و رفرمهای را روی دست گرفت که مورد استقبال مردم افغانستان واقع شد. لیکن در نیمه دوم حکومت اش او بر اساس خصلت طبقاتی اش تحت تاثیر طبقات ارتجاعی زمیندار و تاجران کمپرادور و قشر روحانیت ارتجاعی قرار گرفته و حتی از همان رفرم های بورژوازی هم عقب نشینی کرد. دولت امان الله خان خصوصاً در سالهای اخیر سلطنتش برای جلب سرمایه های امپریالیستی تلاش کرد و از جانب دیگر قشر سرمایه دار (ملی) هم در بخشهای مختلف صنعتی سرمایه گذاریهای کرد. با ورود سرمایه های امپریالیستی مرحله نیمه مستعمره و نیمه فیودالی شدن کشور آغاز گردید. با سقوط دولت امان الله خان طی یک توطئه سیاه ارتجاعی و استعماری امپریالیستی (خاصاً توسط دولت انگلیس) و بقدرت رساندن عنصر معلوم الحال حبیب الله (کلکانی) برای حدود ده ماه و بعد بقدرت رساندن نادرین نوکر گوش بفرمان امپریالیسم انگلیس حالت نیمه مستعمره و نیمه فیودالی شدن افغانستان تسریع گردیده و کشور تحت سلطه امپریالیسم قرار گرفت. دوران نیم قرن حاکمیت خاندان نادر حدود سی و پنج سال آن حکومت مطلقه شاهی با شرایط اختناق و استبداد و مدت ده سال (دهه چهل خورشیدی) آن یک دوره «دموکراسی» نیم بند برقرار بود. آن دموکراسی بنا بر ماهیت طبقاتی اش تحمل تبلیغ و ترویج ایده ها و افکار ملی-دموکراتیک انقلابی رانداشت و فعالین جنبش دموکراتیک نوین را به محاکمه کشیده و به زندان انداخت. ولی در این دوران امکان پخش و نشر ایده ها و افکار رویزیونیستی برای «حزب دموکراتیک خلق» و تبلیغ و ترویج ایده های ارتجاعی اسلامی بوسیله «سازمان جوانان مسلمان» وجود داشت. این خاندان اقدامات موثری در جهت رشد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم افغانستان ننموده و با موجودیت مساعدتهای شرایط ملی در عرصه های مختلف گام های موثری در جهت رشد و انکشاف زیربنای اقتصادی جامعه برنداشته و افغانستان را در زمره کشورهای عقب مانده ترین در جهان نگهداشتند. بعد از کودتای نظامی برهبری داوود در ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ خورشیدی حکومت مطلقه سلطنتی در شکل و شمایل «جمهوری» برقرار گردید. این کودتا توسط افسران «خلق» پرچمی انجام شد و بخش اعظم مقامات دولت «جمهوری» داوود از صدر تا ذیل در اختیار باندهای رویزیونیست «خلق» پرچمی قرار گرفت. حکومت

جمهوری داوود مرحله مقدماتی و تدارک برای حکومت باندهای «خلق» پرچمی و تسلط هرچه بیشتر سوسیال امپریالیسم «شوروی» در افغانستان بود. زمانی داوود خواست بنا بر اقتضای منافع طبقاتی اش وابستگیهای شدیدش را از سوسیال امپریالیسم «شوروی» کاهش داده و به امپریالیستهای غربی روی آورد؛ حکومت وی طی یک کودتای نظامی خونین توسط افسران « حزب دموکراتیک خلق افغانستان » در ارتش و به کمک مستشاران نظامی «شوروی» سرنگون شده و خود و اعضای فامیل وی بوسیله همین دستپروردگان اوبقتل رسیدند. رژیم « حزب دموکراتیک خلق » بر اساس خط ایدئولوژیک- سیاسی این حزب ( بورژوازی ارتجاعی وابسته به سوسیال امپریالیسم «شوروی» ) و ماهیت و خصلت طبقاتی آن و پالیسیها و اهداف این حزب ؛ از جمله دشمنان قسم خورده طبقات خلق و سازمان ها و تشکل های مردمی انقلابی و مترقی بود. این حزب بعد از تصرف قدرت سیاسی فضای اختناق و استبداد فاشیستی را در جامعه حاکم کرده و سیاست بگیروبه بندوزندان و شکنجه و اعدام راعلیه مخالفین سیاسی و توده های خلق معترض به منصفه اجرا قرارداد. این رژیم با وجود اجرای چند رفورم روبنای و انجام «اصلاحات ارضی» و ضربت زدن به زمینداران بزرگ و مالک ساختن دهقانان بیزمین نتوانست در بین طبقات دهقان و کارگر که اکثریت نفوس کشور را تشکیل می دهند برایش پایه حمایتی ایجاد کند. از اینرو فضای پولیسی ربا شدت هرچه بیشتر در جامعه حاکم کرد. نارضای در جامعه و ترس و وحشت از گرفتاری و شکنجه و اعدام هر روز افزایش می یافت و زمینه ساز قیامها و شورشهای گسترده در کشور گردید که شدیدترین آنها قیام « ۲۴ حوت » ۱۳۵۷ در ولایات هرات و بادغیس بود. که بوسیله ارتش رژیم وحشیانه سرکوب شده و حدود بیست هزار تن را در یک روز بوسیله توپ و تانک و طیاره بقتل رساندند. با وقوع این قیامهای خونین و گسترده رژیم « خلقی » پرچمی ها و با داران سوسیال امپریالیست آن به وحشت افتاده و اقدام به دستگیری و زندان و اعدام گسترده در جامعه کردند. هزاران تن از اعضا و هواداران جریان دموکراتیک نوین و دیگر افراد و گروه های مترقی و میهن دوست رابه زندان انداخته و بعد از شکنجه های سبعانه بقتل رساندند. اما خلق افغانستان مرعوب این کشتار و جنایات رژیم نگریده و جنگ گوریلائی را در سراسر کشور علیه رژیم خونخوار بر راه انداختند و طی یک و نیم سال رژیم ضدانقلابی و ضد مردمی در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفت. سوسیال امپریالیسم «شوروی» برای نجات رژیم مزدور و تحقق اهداف توسعه طلبانه اش در افغانستان و منطقه بتاریخ ۶ جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی با ارتش ۱۲۰ هزار نفری مجهز افغانستان را مورد هجوم قرارداد و با اشغال نظامی سلطه استعماری را تحکیم کرد. امپریالیستهای «شوری» ببرک « مسکوی» از جناح پرچم از «حزب دموکراتیک خلق» را سوار بر تانک از مسکو به کابل آورده و مانند شاه شجاع لندنی «تاج پوشی» کردند. با ورود ارتش «شوروی» به افغانستان باز هم توده های خلق مرعوب توپ و تانک و طیارات آن ابر قدرت نشده و قیامها و شورشها علیه آن بیخس از پیش گسترش یافته و صدها گروه مسلح چریکی و گوریلائی در سراسر کشور علیه ارتش متجاوز و اشغالگر رژیم دست نشانده بسیج شده و طی مدت ده سال ضربات سنگینی بر آنها وارد کردند. ارتش اشغالگر «شوروی» و رژیم مزدور طی چهارده سال بیش از یک و نیم میلیون تن از مردم افغانستان را کشتند بهمین تعداد را معیوب و معلول کردند ده ها هزار تن را در زندانها شکنجه کردند و حدود ۶ میلیون تن به کشورهای همسایه آواره شدند و برای سالیان طولانی دچار فقر و گرسنگی و رنج و عذاب شدند که تاکنون چهاردهه از آن زمان می گذرد و حدود ۳ میلیون آن ها نتوانسته اند به میهن و کاشانه ای شان برگردند. رژیم جنایتکار «خلق» پرچمی «سازای» ها و با داران روسی شان کشور را در همه عرصه ها به ویرانی و بربادی کشیدند. ارتش اشغالگر «شوروی» با بیش از ۱۵ هزار تن کشته و ۵۰ هزار تن مجروح و معیوب جسمی و روانی مجبور به خروج آن از افغانستان شده و دولت دست نشانده بر هبری نجیب الله (جلاد) بیش از دو سال دیگر نتوانست دوام آورده و در پرتگاه سقوط قرار گرفت.



با آغاز قیام ها و شورشهای خود جوش توده های مردم علیه رژیم «خلقی» پرچمی ها گروه های ارتجاعی اسلامی که به پاکستان و ایران گریخته بودند بوسیله سازمان اطلاعات نظامی دولت پاکستان (آی اس آی) و سپاه پاسداران ایران مسلح شده و با سوء استفاده از باورهای مذهبی توده های خلق افغانستان و پول و تسلیحات و مهمات دولتهای پاکستان، عربستان، ایران و کشورهای امپریالیستی رهبری ارتجاعی خود را بر جنگ خود جوش مردم افغانستان تحمیل کردند. بعد از اشغال افغانستان توسط ارتش «شوروی» دولتهای امپریالیستی امریکا و اروپا و برخی از دولت های کشورهای اسلامی با دالروپوند و اسلحه و مهمات بیشتری احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی را تقویت کردند. گروه های ارتجاعی اسلامی در جریان جنگ مردم افغانستان علیه رژیم مزدوروارتس «شوروی» که عمدتاً کنترل دهات را در دست داشتند طی این مدت شنیع ترین جنایات از جمله تجاوز به زنان و تصاحب دختران جوان را مرتکب شده اند. بعلاوه دزدی و غارت و اخاذی و قاچاق مواد مخدر و استخراج و غارت معادن قیمتی در ولایات مختلف. این گروه ها حاصلات و عایدات اراضی زمینداران بزرگ که توسط رژیم مزدورروسی برای دهقانان داده شده بود را تصرف کردند. و هر کدام از امیران و قوماندانهای احزاب اسلامی از این طریق مالک صدها هزار و میلیون هادار شدند. تعداد زیادی از رهبران و قوماندانهای احزاب اسلامی طی یک و نیمه دهه جنگ مخفیانه با دولت مزدوروارتس اشغالگر روسی پروتوکولهای عدم تعرض امضا کرده و از این طریق سلاح و مهمات و پول نیز بدست می آوردند. احمدشاه مسعود اولین کسی بود که در سال ۱۹۸۳ میلادی پروتوکول عدم تعرض با ارتش اشغالگر و دولت مزدور آن امضا کرد و تا آخر به آن وفادار ماند. او که شاهره استراتژی یک سالنگ را در کنترل داشت خدمت بزرگی برای ارتش اشغالگر و دولت مزدور آن انجام داد و بزرگترین خیانت ملی را مرتکب گردید. احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی این مزدوران امپریالیستهای غربی صدها تن از نیروهای انقلابی و مترقی مردمی را که در جنگ علیه رژیم مزدوروارتس اشغالگر «شوروی» شرکت داشتند جنایتکارانه کشتند. این نقشه شوم و پلید این خود فروخته ها و بآباداران امپریالیستی آنها بود تا جنگ مقاومت مردم افغانستان را از رهبری نیروهای انقلابی مردمی محروم سازند.

با وقوع کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ گروه های مختلف منسوب به جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) در جهت افشای ماهیت ضد مردمی و ضد انقلابی رژیم « حزب دموکراتیک خلق» در جامعه فعالیت کرده و با قیام های توده های مردم و آغاز جنگهای چریکی علیه رژیم مزدوروارتس اشغالگر روسی مبارزه مسلحانه را علیه رژیم آغاز کردند. این گروه ها در جبهات جنگ مورد حملات قاتلانهای احزاب و تنظیم های ارتجاعی اسلامی از جمله حزب اسلامی برهبری گلبدین حیات جمعیت اسلامی برهبری ربانی و مسعود حزب اسلامی یونس خالص و تنظیم اسلامی تحت رهبری سیاف و گروه های ارتجاعی اسلامی مختلف که بعداً حزب وحدت اسلامی را تشکیل دادند قرار گرفتند و بیش از چهار- پنج سال نتوانستند مبارزه مسلحانه را ادامه داده و مجبور به عقب نشینی از جبهات جنگ شدند. از جهت دیگر بخش بزرگی از این سازمان ها دچار انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبی شدند. « سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) » که کتله بزرگی از روشنفکران جریان دموکراتیک نوین و دیگر روشنفکران مترقی و آزادی خواه تحت رهبری فقید مجید کلکانی قرار داشتند. بعد از دستگیری فقید مجید بوسیله دولت مزدور خلقی پرچمی « سازای» ها و ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیسم «شوروی» رهبری «ساما» بر مبنای انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی اش در پرتگاه تسلیم طلبی طبقاتی و ملی افتاده و ذلیلانه و حقیرانه تسلیم دولت مزدوروارتس اشغالگر «شوروی» (این قاتلان خلق افغانستان و فقید و مجید و هزاران انسان مبارز و آزادی خواه این سر زمین بودند) گردید. رهبری «ساما» سنگر مبارزه خلق تحت رهبری مجید را خایانه و زبونانه ترک کرده و در سنگر دشمنان ملی و طبقاتی خلق افغانستان قرار گرفت. رهبری «ساما» در هرات تعداد زیادی از هواداران جریان دموکراتیک نوین را که عضویت هیچ گروه

سیاسی رانداشتند بوسیله رهبری حوزه غرب ( انجینر شیر احمد آهنگر و دکتر صدیق هری) فریب داده و آنها را به جبهه شرق شهر هرات فرستادند تا بقول این خابین وطن فروش درکارزار « جنگ آزادیبخش ملی» شرکت کنند. در حالیکه « جبهه شرق شهر هرات» تحت رهبری «ساما» و «خاد نظامی» دولت مزدور قرار داشت که در کنار ملیشه های مزدور تحت رهبری شیر آقا «چونگر» علیه تنظیم جمعیت اسلامی می جنگیدند. و ده هاتن از این روشنفکران آزادی خواه و اعضا و هواداران بی اطلاع «ساما» در جنگ علیه تنظیم جمعیت اسلامی ربانی - مسعود کشته شدند و یا در داخل جبهه زمانی به این خیانت «ساما» آگاهی حاصل کرده و اعتراض کردند بشکل مرموزی بقتل رسیدند. بهمین صورت در شمالی کابل که « ساما» در سنگردولت مزدور ارتش اشغالگر علیه حزب اسلامی گلب الدین می جنگید ده هاتن از این روشنفکران مترقی و آزادی خواه را فریب داده و به کشتارگاه فرستاد. بعد از آنکه رهبری «ساما» تحت فشار اعضای آن از دولت «جداشد» بخش بزرگی از نیروهای نظامی آن ( بنام غند سنگین ) تاسقوط رژیم مزدور در سنگراین رژیم و ارتش اشغالگر «شوروی» باقی ماند. این تسلیمی «ساما» به دولت مزدور و ارتش اشغالگر تمسکی شد برای احزاب ارتجاعی اسلامی که بگونه وسیع در بین جبهات جنگ و در کشورهای ایران و پاکستان در بین کتله های مهاجرین افغانستان علیه منسوبین جریان دموکراتیک نوین تبلیغ کردند. و برای توده های خلق ناآگاه آن هارامانند «خلق پرچی ها» معرفی کردند. و این سهمگین ترین ضربت و خیانتی بود که «ساما» به تشکلهای انقلابی و مترقی منسوب به جریان دموکراتیک نوین و جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) کشور وارد کرد. بعد از سقوط رژیم نجیب الله احمدزی و تشکیل دولت اسلامی در کابل غند سنگین با مسعود متحد شد و در کنار وی قرار گرفت. «ساما» بعد از فقید مجید با اعلام مواضع اش « جمهوری اسلامی» رامنحیت استراتژی مبارزاتی برگزید. قبل از این هم «ساما» در حوزه جنوب غرب کشور بر رهبری «شیر آهنگر» با تشکیل «جمعیت العلماء اسلام» بر رهبری « آقا اوبه» مربوط به حرکت انقلاب اسلامی افغانستان بر رهبری مولوی نبی محمدی متحد شده و با شعار « اسلام مبارز» در جهت پیروزی جمهوری اسلام می جنگید. «غند سنگین» وسیله ای شد که «ساما» با «شورای نظار» احمدشاه مسعود و «جنبش ملی - اسلامی» رشید دوستم (یکی از قوماندانهای ملیشه ای دولت مزدور و ارتش اشغالگر «شوروی») قرار بگیرد و از این طریق با دولت اسلامی (گروه های جهادی و ملیشه ای). بهمین رابطه گروهی از «ساما» بعد از ملاقات و مذاکره با احمدشاه مسعود جهت ملاقات با رشید دوستم بسمت شمال کشور سفر کردند که در سانحه هوای در محل تنگی تاشقرغان در سال ۱۳۷۲ خورشیدی دونفر از رهبران «ساما» از جمله «سخی» و «دکتر ایوب نیزک» با (۲۹) نفر از رفقای شان کشته شدند. گفته شده که طیاره حامل آنها از طرف احمدشاه مسعود در اختیار آنها قرار گرفته بود و همه بخشهای جنبش انقلابی پرولتری کشور درباره ای علت انفجار طیاره حامل گروه «ساما» اطلاع دارند.

یکی دیگر از سازمان های منسوب به جریان دموکراتیک نوین « سازمان رهای افغانستان» است که در منجلا ب رویونیسم «سه جهانی» سقوط کرد و با تنظیم های ارتجاعی اسلامی «جبهه مبارزین مجاهد» را تشکیل کرده و در «جهت پیروزی جمهوری اسلامی» علیه ارتش دولت مزدور و ارتش اشغالگر «شوروی» جنگید. این سازمان رویونیستی و ضدانقلابی که جهت فریب خلق و روشنفکران ناآگاه جامعه ماسک «انقلاب» بر چهره زده و از «انقلاب و منافع خلق و میهن و آزادی و دموکراسی مردمی» صحبت می کند. در سال ۲۰۰۱ میلادی در کنار دیگر احزاب و گروه های جنایتکار و خابین و وطن فروش در کنفرانس استعماری در شهر «بن» آلمان شرکت کرده و دریای سند اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکایی و «ناتو» امضا کرده و در دولت دست نشانده سهم گرفت. این سازمان با حمایت و کمک همه جانبه دولت سوسیال امپریالیستی چین و دیگر دولت های امپریالیستی از جمله اتحادیه اروپا طی بیست سال اخیر بنام « حزب همبستگی افغانستان» که ثبت دولت مزدور است فعالیت می

کند. « سازمان رهای افغانستان- راوا» که بعد از «ساما» بیشترین روشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین در آن عضویت داشتند؛ آن هارا در پرتگاه رویونیسم «سه جهانی» کشانده و در خدمت ارتجاع و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم چین قرارداد.

امپریالیستهای امریکای و اروپای با کمک دولتهای ارتجاعی پاکستان و عربستان و قطر چندین هزار تن از اعضای گروه های ارتجاعی اسلامی را از کشورهای اسلامی بسیج و سازماندهی کرده و در کنار نیروهای جنگی احزاب اسلامی افغانستان برضدارتش « شوروی» بکار گرفتند. قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی در بسیج و سازماندهی گروه های اسلامی دهدف را دنبال می کردند یکی وارد کردن ضربات بیشتری بر رقیب امپریالیستی روسی شان و دیگری سازماندهی یک ارتش اسلامی مجرب و آبدیده برای اهداف غارتگرانه امپریالیستی بعدی شان در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی. گروه القاعده تحت رهبری اسامه بن لادن و طالبان افغانی و طالبان پاکستانی و گروه های اسلامی از کشورهای آسیای میانه از جمله ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و چینهای روسی و بعداً «داعش» در کنارانها و تحت حمایت و قیادت دولت پاکستان بوجود آمدند. طی یک دهه اخیر از آنها در جهت اهداف امپریالیستی شان در لیبی، سومالی، سوریه و عراق در سطح وسیعی استفاده کردند که تاکنون ادامه دارد.

دولت پوشالی تحت رهبری نجیب الله احمدزی با آنکه به لحاظ تشکیلات نظامی نیرومند بود قبل از سقوط دچار بحران اختلافات شدید درونی و چند دستگی شده که با سقوط آن هر بخش «حزب وطن» و دولت و تشکیل ملیشه های مزدور بر رهبری رشید دوستم بر اساس تعلقات ملیتی شان با احزاب ارتجاعی اسلامی (جهادی) پیوستند. احزاب ارتجاعی اسلامی بتاريخ ۸ ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی دولت اسلامی را اعلام کردند. بخشهای مختلف «حزب وطن» از طریق احزاب و تنظیمهای هم ملیتی شان در دولت اسلامی خاصاً در بخش اردو پولیس و سازمان اطلاعات خدمت کردند. وطن فروشان و خائنین و جنایتکاران « خلقی» پرچمی «سازای» «سزای» که بعد از کودتای ۷ ثور سال ۱۳۵۷ زیر نام «جمهوری دموکراتیک خلق» صدها هزار تن از مردم افغانستان را کشتند و شکنجه کردند و سخیف ترین جنایات را علیه آنها انجام دادند؛ این بار زیر نام «دولت اسلامی» در اتحاد با برادران مسلمان شان خلق افغانستان را کشتار کردند. گروه های ارتجاعی اسلامی طی پانزده سال جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم مزدور و ارتش اشغالگر «شوروی» شنیع ترین جنایات را در مناطق تحت کنترل شان در دهات کشور انجام دادند. این جانیان خاین همه قربانیها و فداکاریهای خلق افغانستان را که در راه استقلال و آزادی کشور شان متقبل شده بودند تصاحب کرده و با سوسیال امپریالیسم «شوروی» و قدرتهای امپریالیستی غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه مورد معامله قرار دادند. گروه های جهادی و بخشهای «حزب وطن» و ملیشه های مزدور دوستم طی پنج سال حاکمیت دولت اسلامی جنایات سهمگینی را علیه خلق مظلوم افغانستان خاصاً در شهر کابل انجام داده و ده ها هزار تن را قتل عام کرده و صدها هزار تن را مجبور بفرار از کشور نموده و جنایات مدهشی را علیه شهریان کابل و ولایات دیگر انجام دادند. تمام اموال و املاک و سرمایه های دولت و حتی مواد و لوازم فاکولته های دانشگاه کابل و کتابخانه پوهنتون کابل را بغارت بردند. سران دولت اسلامی املاک و داراییهای ملیتهای هند و وسک را غصب و غارت کرده و آنها را مجبور بفرار از کشور کردند. در جنگهای ارتجاعی و غارتگرانه بین گروه های جهادی و خلقی پرچمی و ملیشه ای شهر کابل به ویرانه مبدل کردند. ملوک الطوائفی در ولایات مختلف کشور برقرار گردید و مظالم و وحشت و ستم گروه های جهادی علیه توده های خلق به اوج رسید و امنیت و مصءونیت جانی و مالی برای باشندگان کشور وجود نداشت. امپریالیستهای امریکای و انگلیسی و دولتهای ارتجاعی پاکستان و عربستان باین نتیجه رسیدند که امکان تشکیل دولت یک پارچه بوسیله این گروه های مزدور شان میسر نیست و تصمیم به تعویض آنها با گروه (گروه های) اسلامی دیگری گرفتند. گروه طالبان

بنام « تحریک اسلامی طالبان » را سازمان داده و تسلیح کردند که از جانب نیروهای تشکل القاعده<sup>۱</sup> طالبان پاکستانی<sup>۲</sup> جناحی از خلقی ها برهبری شهناز تری و ارتش ملیشه ای دولت پاکستان تقویت می شد وارد افغانستان کردند تا با ساقط کردن دولت اسلامی زمینه فعالیت و امنیت سرمایه های امپریالیستی (از جمله کمپنی های نفتی) و سرمایه های کمپرادوری افغانستان و پاکستان را در افغانستان و منطقه آماده سازند. از آنجایی که مردم افغانستان به اثر جنایات و وحشت و غارتگریهای دولت اسلامی به رمق رسیده بودند؛ شرایط عینی در جامعه برای نیروی طالبان آماده بود تا دولت اسلامی جهادیان را براندازند. نیروهای طالبان با سرعت بخش بزرگی از خاک افغانستان را از وجود و حاکمیت دولت اسلامی خلاص کرده و «امارت اسلامی» خود را در افغانستان اعلان کردند. چند عامل در پیروزی سریع طالبان نقش داشت: یکی آمادگی شرایط در جامعه برای تعویض حکومت طبق ملحوظاتی که قبلاً ذکر گردید: دوم اینکه طالبان در ابتدا در تبلیغات شان در بین مردم از نام ظاهر خان استفاده کردند و طوری وانمود ساختند که آنها جهت بقدرت رسیدن ظاهر خان می جنگند سوم: حدت تضادها و اختلافات درون گروه های دولت اسلامی بر سر تقسیم قدرت دولتی که آنها را به شدت تضعیف کرده بود. در آن شرایط و اوضاع مردم افغانستان چنان در فشار منگنه جنایات و مظالم و وحشی گریهای دولت اسلامی به ستوه آمده بودند که تعویض رژیم و خلاصی از مخمصه و تامین امنیت یگانه خواست آنها بود و از این رو در ابتدا رژیم طالبان تاحدی استقبال کردند. این سر نوشت خلقهای همه ملی است که به رشد آگاهی فکری و سیاسی نرسیده اند و از رهبری یک جنبش انقلابی پرولتری بی بهره اند. وزمانی تحت فشار اختناق و استبداد طبقات ارتجاعی حاکم و حامیان امپریالیست آنها قرار می گیرند تصور می کنند که با تعویض رژیم سیاسی وضعیت بهتری می شود. در حالیکه در جوامع طبقاتی در هر تحول سیاسی فقط چهره ستمگران عوض شده و برای مدت کوتاهی از شدت ستم و مظالم بر آنها کاسته می شود دیگر همه اوضاع و حالات پابرجا می ماند. رژیم طالبان بر اساس ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و خصالت طبقاتی آن منحیث نماینده طبقات فیودال و کمپرادور و نوکر امپریالیسم و دولت ارتجاعی پاکستان به منظور تامین منافع آنها در منطقه بوجود آمده بود. این نیروی عقب مانده و قرون وسطای دشمنی خود را با هر نوع ترقی و پیشرفت جامعه و تعلیم و تربیت پنهان نمی کرد. این گروه اسلامگرای متعصب و نماینده شئون ستم طبقات ارتجاعی ملیت پشتون<sup>۳</sup> برای مدت پنج سال انواع ستم از جمله ستم طبقاتی و ستم ملی شئون نیستی و ستم مذهبی و ستم بر زنان) را بوحشیانه ترین وجهی علیه خلقهای ملیتهای مختلف کشور خاصاً ملیتهای غیر پشتون اعمال کردند. چند مورد قتل دسته جمعی از توده های مردم خاصاً از ملیت هزاره و تاجک و از یک را و حشیانه انجام دادند. اقدام به کوچ اجباری مردمان ولایات پروان و کاپیسا کرده و مزارع و باغهای آنها را به آتش کشیدند. این گروه جاهل و وحشی سعی کرد تا مردم افغانستان را در قهقرای جهل و بی فرهنگی و بیدانسی نگهدارد. تاریک اندیشی و خصومت با ترویج علم و فرهنگ مترقی و سرکوب و حشیانه زنان و محرومیت آنها از حقوق انسانی و اجتماعی و اعمال ستم ملی شئون نیستی علیه ملیتهای غیر پشتون از بارزترین شیوه های ستمگری و اعمال ضد انسانی امارت اسلامی طالبان بشمار می رود.

### نگاهی مختصر به پس منظر اوضاع فعلی کشور:

با وقوع حادثه (۱۱ سپتمبر) ۲۰۰۱ میلادی و انهدام برجهای مرکز تجارت جهانی در نیویورک و تخریب بخشی از پنتاگون در واشنگتن و کشته شدن حدود سه هزار تن<sup>۴</sup> دولت امریکا در این حادثه گروه القاعده برهبری اسامه بن لادن را متهم انجام این واقعه قرار داد. در حالیکه هماهنگ کردن چنین عملیاتی در وقت و چگونگی دسترسی عاملین آن به چنین امکاناتی و نحوه تخریب و انهدام برجهای دو قلو از جهات مختلف سوال برانگیز بنظر می رسد. کارشناسان زیادی در سطح جهان نظریه های مختلفی درباره چگونگی وقوع آن ارایه کرده اند؛ لیکن هویت عاملین اصلی آن همچنان در پرده ابهام باقی مانده است. بهر صورت دولت امریکا حتی بدون بررسیهای مقدماتی آسیب شناسی از آن واقعه<sup>۵</sup> بلا درنگ گروه

اسلامی القاعده (دست پرورده «سیا» امریکا و «آی اس آی» دولت پاکستان و استخبارات امپریالیسم انگلیس و عربستان سعودی در جریان جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه ارتش سوسیال امپریالیسم «شوروی» رامتهم درجه اول قرارداد و از رژیم طالبان خواستار تحویل اسامه بن لادن به دولت امریکا گردید. چون رژیم طالبان حاضر نشد اسامه بن لادن را تحویل دهد دولت امریکا تصمیم گرفت تا رژیم طالبان را سرنگون کند. ابر قدرت امپریالیستی امریکا و متحدین «ناتو» آن بتاريخ ۷ اکتوبر سال ۲۰۰۱ میلادی افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرارداد و خلق ستمدیده افغانستان را بخاک و خون کشیدند. چندین هزار تن از مردم مظلوم را بقتل رسانده و هزاران تن را مجروح و معیوب ساختند. در این تهاجم نظامی وحشیانه نیروهای «اعتلاف شمال» تحت رهبری ارتشهای اشغالگر عملیات نظامی زمینی را علیه نیروهای رژیم طالبان به پیش بردند. امپریالیستهای مهاجم با سقوط رژیم طالبان افغانستان را اشغال نظامی کرده و به مستعمره کشیدند. نحوه موضعگیری و اقدامات فوری دولت امریکا بعد از واقعه (۱ سپتمبر) و به مستعمره کشیدن افغانستان و ایجاد پایگاه های نظامی و مستقر کردن حدود دوصدهزار نیروی نظامی امریکا و ناتو بیانگران است که ابر قدرت امپریالیستی امریکا این نقشه ای غارتگرانه و جنایتبار را با چنین ابعادی وسیع علیه خلق و سرزمین افغانستان در جهت تحقق استراتژی و اهداف پنهانی اش قبلاً تدارک دیده بوده. قرار گرفته دولت امریکا طی بیست سال اخیر مبلغ یک تریلیون دلار مصارف نظامی کرده و ۲۳۰۰ نفر از نیروهای نظامی اش کشته شده اند. همچنین چند صد تن از نیروهای نظامی دیگر کشورهای عضو ناتو بقتل رسیدند و ده ها میلیارد دلار هزینه کرده اند. اوضاع کنونی افغانستان وجود یک دولت پوشالی فاسد ناتوان و بحران زده و تقویت نظامی طالبان و گروه های القاعده حقانی و داعش که بر بخش بزرگی از خاک افغانستان تسلط یافته اند و خلق مظلوم افغانستان از مظالم و انواع ستم و وحشیگری و کشتار و جنایات این گروه های جانی و ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور رنج و عذاب می کشند. امپریالیستهای امریکای و ناتو مدعی بودند که به جنگ ضد « تروریسم اسلامی» و «نابودی» گروه های تروریستی القاعده و طالبان و «ایجاد جهانی امن تر» به افغانستان رفته اند! موقعیت کنونی طالبان و القاعده و حقانی و دیگر گروه های متحد آنها در افغانستان اهداف پنهانی امپریالیستهای جنایتکار و غارتگر را علیه خلق مظلوم و ستمدیده افغانستان و دیگر خلقها و ملل مظلوم جهان از جمله عراق، تومالی، لیبی و سوریه آشکار ساخته است.

امپریالیستهای امریکای و «ناتو» در اواخر سال ۲۰۰۱ میلادی به منظور فریب اذهان خلق افغانستان کنفرانس «بن» را ظاهراً تحت سرپرستی ملل متحد دایر کرده و دولت دست نشانده ای متشکل از همه گروه های جنایتکار و مزدور و وطن فروش از قبیل احزاب جهادی ملیشه ای « حزب افغان ملت» جناح های از خلقی پرچمی «سازای» ها اتحاد اسلامی سیاف حزب وحدت اسلامی و حزب اسلامی تحت رهبری ارغندیوال و گروه های رویونیستی تسلیم شده به امپریالیسم (« سازمان رهای افغانستان» و «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان- ساما») و عناصری از تکنوکراتهای وطن فروش خادم استعمار و امپریالیسم تحت رهبری مزدور معلوم الحال امپریالیسم امریکا حامد کرزی (شاه شجاع سوم) تشکیل دادند. حامد کرزی بوسیله ارتش امریکا به افغانستان آورده شده و تاجپوشی شد. بعد از سیزده سال نوکر دیگر امپریالیسم امریکا اشرف غنی احمدزی (شاه شجاع چهارم) بوسیله امپریالیستهای اشغالگر تاجپوشی گردید. امپریالیستهای امریکای و ناتو طی بیست سال به بهانه «جنگ ضد تروریستی» بیش از صد هزار تن از مردم مظلوم افغانستان را بقتل رسانده و ده ها هزار تن را معلول و معیوب کردند. چند ده هزار تن از مردم مظلوم بوسیله گروه های طالبان القاعده حقانی و داعش بقتل رسیده و یا مجروح و معلول شده اند. طبق تحقیق «UNAMA» و دانشگاه «BROWN» از نیروهای امنیتی دولت ۶۴ هزار و ۱۰۰ نفر کشته و ۶۷ هزار نفر مجروح شده اند که از این جمله ده ها هزار تن معلول و معیوب شده اند.

با اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکایی و «ناتو» شرایط عینی درکشور برای آغاز مبارزه آزادیبخش ملی آماده بود؛ لیکن شرایط ذهنی یعنی وجود یک حزب انقلابی پرولتری (م-ل-م) که می توانست با ایجاد شرایط ذهنی در جامعه، توده های خلق را برای جنگ مقاومت ملی رها و بیخس در جهت شکست ارتشهای اشغالگر امریکا و «ناتو» و سرنگونی دولت دست نشانده آغاز کند و وجود نداشت فقدان یک حزب کمونیست انقلابی (م-ل-م) واقعی درکشور و بحران و پراکندگی جنبش بین المللی کمونیستی (م-ل-م) با اثر ضربه ای رویونیسم «سنتز نوین» باب آواکیان و پیروان آن از جمله «حزب کمونیست ایران» (م-ل-م) در سالهای اخیر، موجب گردید که تشکلهای اپورتونیستی و رویونیستی رنگارنگ در پناه حمایت قدرتهای امپریالیستی و دولت دست نشانده با شعارهای بظاهر «انقلابی و مترقی» اذهان توده های خلق و روشنفکران ناآگاه جامعه را نسبت به اوضاع کشورشان معشوش و مسموم سازند. رویونیستهای «سازمان رهای-راوا» و «سازمان انقلابی...» و «ساما» در دولت دست نشانده شرکت کردند و از معامله های پرسود «NGO» داری منفعتهای کلانی را نیز نصیب شده اند. این ضدانقلابی های خادم امپریالیسم و استعمار به منظور فریب توده های خلق از طریق نشرات شان و تلویزیون های مختلف «غیردولتی» روحیه انقیاد و تسلیم طلبی را برای توده های خلق القاء کردند. «سازمان رهای...-راوا» در سال ۲۰۰۱ میلادی در کنفرانس «بن» شرکت کرد و اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکایی و «ناتو» را مورد تائید قرار داده و به خلق و کشور خیانت کرد. نماینده ای «راوا» خانم سیلی غفار در چندین نشست بین المللی (که در جهت جمع آوری کمک به دولت دست نشانده دایر شده بود) در کنار هیلاری کلینتون وزیر خارجه وقت دولت امریکا شرکت کرد و در سفارت امریکا در کابل با دیگر هم قطارانش با هیلاری کلینتون عکسهای یادگاری گرفت. چون اینها بر اثر مخالفت گروه های اسلامی «بنیادگرا» مورد کم لطفی دولت دست نشانده و دولت امریکا قرار گرفته و به اهداف شان کمتر دست یافتند؛ از اینرو طی چند سال اخیر به منظور فریب خلق افغانستان و روشنفکران ناآگاه علیه گروه های ارتجاعی اسلامی «بنیادگرا» و دولت دست نشانده تبلیغات کرده و اکنون صحبت از اشغال افغانستان و امریکای اشغالگردارند. همچنین رویونیستهای «سازمان سوسیالیستهای کارگری» با ماسک «مترقی»؛ خط کمونیسم انقلابی (م-ل-م) را مورد حمله قرار داده و با ادعای دروغین «دفاع از منافع طبقه کارگر» طبقه کارگر و سایر توده های خلق زحمتکش و روشنفکران ناآگاه را همراه کرده و به انقلاب پرولتری خیانت می کند.

«حزب کمونیست (مآوئیست) افغانستان» که یک حزب اپورتونیستی است نیز با نقاب «مارکسیسم-لنینیسم-مآوئیسم» و ویب سایت پرزرق توده های خلق و روشنفکران ناآگاه رامی فریبید. اینها در لفظ از «انقلاب پرولتری» و «جامعه دموکراتیک نوین و سوسیالیسم» صحبت دارند؛ در حالیکه در عمل به معامله پر منفعت «ان جی او» داری مصروف اند. عده ای از رهبران و کدرهای آن خاصنا طی بیست سال اخیر مصروف تجارت «NGO» داری اند و از این طریق مالک ثروتهای کلانی شده و تعدادی از کدرها و اعضای آن نیز با معاشهای کلان دالری به زندگی های مرفهی رسیده اند. و نیز باید تذکر داد ضرباتی که تشکلهای رویونیستی و اپورتونیستی به جنبش کمونیستی (م-ل-م) وارد کرده اند از برخی جنبه ها بیشتر از ضربات دشمنان بی نقاب خلق و میهن از جمله امپریالیسم و طبقات ارتجاعی فیودال و کمپرادور و عوامل آن ها است.

امپریالیستهای جنایتکار و غارتگر امریکایی و «ناتو» به منظور تداوم اشغال نظامی و تسلط استعماری شان یک پیمان اسارت آرو استعماری را بنام «پیمان استراتژیک بین امریکا و دولت افغانستان» با مضامین رسانده اند. این پیمان استعماری مانند پیمان های اسارت آرو و ننگین شاه شجاع ابدالی، امیر دوست محمد، امیر محمد یعقوب و امیر عبد الرحمان و نادرمی باشد که با استعمارگران انگلیس امضا کردند. گروه ها و نیروهای ارتجاعی و خاین تشکیل دهنده دولت دست نشانده نیز داغ ننگ این وطن فروشی و خیانت

به خلق و میهن را تا ابد در جبین دارند. خیانت و وطن‌فروشی و مزدوری به استعمار و امپریالیسم در سرشت طبقات ارتجاعی ملاک و کمپرادور و نمایندگان آنها عجیب است. اینها به منظور تامین منافع پلید طبقاتی شان حاضرند به هر نوع خیانت و جنایت نوکری و فرومایگی و ردالتی تن در دهند. دولت دست‌نشانده پیمان‌های اسارت‌آوری را با چند دولت امپریالیستی دیگر عضو «ناتو» نیز امضا کرده است.

بیش از چهاردهه است که افغانستان مورد هجوم و تاخت و تاز قدرتهای سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی منطقه (پاکستان، ایران و عربستان سعودی) و مزدوران داخلی آنها قرار داشته و در وضعیت بحرانی و خیم و نامنی قرار دارد. دولت پاکستان منحصراً دستیار امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی در منطقه عمل کرده و از طریق گروه‌های ارتجاعی اسلامی (جهادی) وابسته و نوکرش در جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه ارتش اشغالگر «شوروی» و دولت مزدوران بطور گسترده مداخله کرد. بعد از سقوط رژیم مزدور «شوروی» و تشکیل دولت اسلامی، دولت پاکستان سعی داشت تا حزب اسلامی گل‌الدین و دیگر احزاب ارتجاعی مزدوران جناح قدرتمند و مسلط دولت اسلامی را تشکیل دهند که ظاهراً چنین نشد؛ از آنرو تضاد و اختلاف بین گروه‌های تشکیل‌دهنده دولت اسلامی تشدید گردیده و به جنگ مسلحانه کشید که هزاران تن از طرفین بقتل رسیده و بیش از ۶۰ هزار تن از مردم کابل را بقتل رسانده و شهر کابل را ویران کردند. در این شرایط و لایات کشوری قوماندانها و امیران احزاب اسلامی تقسیم شده و ملوک الطوایفی برقرار گردید. توده‌های خلق به اثر جنایات و وحشیگریها و ستم و مظالم این نیروهای وحشی و خاین و ضد مردم بستوه آمدند. در جریان این جنگ ارتجاعی و جنایتکارانه گروه‌های منسوب به «اعتلاف شمال» در دولت اسلامی از دولت پاکستان ناراض شده و قبله عوض کردند و در زیر پرچم امپریالیسم فدراسیون روسیه و دولت ارتجاعی هند درآمدند. در چنین شرایطی دولت پاکستان به حمایت و کمک امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی و دولت عربستان سعودی و قطر نیروی ارتجاعی دیگری بنام «تحریک اسلامی طالبان» را سازمان داده و در جهت تسخیر قدرت دولتی وارد معرکه کردند. در این مرحله امپریالیسم امریکا دولت پاکستان را در مسأله افغانستان به نیابت از خود شگمارد که در بخش‌های قبل به آن پرداخته شد.

جریان بیست سال اخیر نشان داد که در تهاجم نظامی امریکا و «ناتو» به افغانستان هدف سقوط رژیم طالبان و تنبیه القاعده بود نه شکست و نابودی آنها. تلفات نیروهای نظامی امارت اسلامی نیز عمدتاً از طریق نیروهای زمینی «اعتلاف شمال» صورت گرفت. چند هزار از افراد طالبان که در کندوز توسط نیروهای «اعتلاف شمال» اسیر شدند، حدود دو هزار تن آنها حین انتقال توسط افراد رشید دوستم به ولایت جوزجان در بین کانتینرهای سربسته با اثر شدت گرما خفه شده و به طرز فجیعی جان دادند و در دشت لیلی دفن شدند و بخش دیگر آنها زندانی شدند. آن‌عده از اعضای حکومت طالبان و القاعده که توسط نیروهای امریکایی و «اعتلاف شمال» دستگیر شدند، دولت امریکا آنها را به کمپ «گوانتانامو» در امریکا انتقال داده و زندانی کرد. بعد تعدادی از اعضای عالی‌رتبه دولت طالبان را رها کرده و بکابل آورد و امکانات زندگی مرفهی برای آنها فراهم کرد. ارتش‌های امریکایی و ناتو هدف داشتند تا طالبان خاک افغانستان را ترک کرده و به پاکستان عقب‌نشینی کنند. چنانکه در همان سال ۲۰۰۱ میلادی یک افسر ارتش فرانسه به خبرنگاران گفت: «نیروهای ما و امریکا غارهای کوه توره‌توره را که نیروهای القاعده در آن جای داشتند محاصره کردیم و قرار شد که یک جهت کوه را باز نگاهداریم تا آنها عقب‌نشینی کنند. حین ترک آنها از غار هامن با یک دوربین قوی توانستم اسامه بن لادن را در بین آنها شناسایی کنم» به همکارم افسر امریکایی گفتم که اسامه در تیررس ما قرار دارد باید آن را هدف قرار دهیم؛ اما افسر امریکایی گفت که اجازه بدهید بروید.» بعد از سقوط رژیم طالبان آنها در پاکستان مسکن‌گزین شدند و دو-سه سال بعد توسط دستگاه استخبارات ارتش پاکستان دوباره سازماندهی شده و حملات مسلحانه را علیه ارتش‌های امریکا و ناتو و دولت مزدور در افغانستان آغاز کردند. طی این مدت طالبان توانستند تلفاتی را بر نیروهای

امریکای و ناتو وارد سازند. بالمقابل ارتشهای اشغالگر بنام اینکه طالبان در خانه های مردم پناه می گرفتند قریه های مردم بیگناه را وحشیانه بمباران می کردند. همچنین از طریق حملات شبانه بنام دستگیری طالبان به خانه های مردم هجوم برده وبا تولید وحشت مردان خانواده را دستگیری کردند. و نیز از طریق بمب بارانهای مجالس عروسی و فاتحه خوانی و سایر تجمعات مردم عمدتاً در مناطق شرقی و جنوبی کشور هزاران تن از مردم بیگناه را وحشیانه بقتل رساندند. بهمین صورت ارتش نوبنیاد دولت دست نشانده بنام دستگیری طالبان ویا کسانی که به آنها کمک کرده و آنها را جای داده بودند با حملات توپخانه و راکتی تعداد زیادی را بقتل رسانده ویا زندانی کردند. در این وقت مردم افغانستان کشتار و وحشیگریهای ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور سبعیت و درنده خوعی آنها را مشاهده کردند. بعلاوه فساد و رشوه گیری دستگاه دولت و مظالم و زورگوییهای قوماندانهای احزاب اسلامی در داخل و خارج دولت نیز فشار دیگری بود که بر مردم افغانستان وارد می شد. در دو- سه سال اول تشکیل دولت دست نشانده و سرآزیر شدن میلیاردها دلار و تشکیل دوونیم هزار «ان جی او» چند هزار نهاد جامعه مدنی و رونق بازار و پیداشدن زمینه کار و فعالیت خاصاً برای قشر فوقانی طبقه خرده بورژوازی و آغاز ساختمان سازی از جمله چند سرک و پروژه های ساختمانی خورد و متوسط و آغاز فعالیت چند صد فابریکه صنعتی متوسط و کوچک و پیداشدن زمینه کار برای بخشی از مردم اوضاع ظاهراً تا حدی آرام بود. ولی با آغاز عملیات نظامی گروه طالبان و شدت عمل ارتشهای اشغالگر علیه توده های مردم بیگناه فشار بر آنها زیاد شده و هر چه بیشتر ماهیت و خصلت ارتش های اشغالگر برای توده های مردم آشکار گردید که چگونه بنام «جنگ ضد تروریستی» هموطنان شان را بقتل رسانده و بر آنها جنایت و ستم روا می دارند و هیچ مرجعی هم وجود نداشت که آنها را در برابر این جنایات آنها ماخذ کرده و مورد باز پرس قرار دهد. از جانب دیگر فساد گسترده دولت پوشالی و غصب بیش از یک میلیون جریب زمین دزدی و اختطاف و اعتیاد به مواد مخدر (که بیش از دو میلیون تن را مسموم کرده است) و ترویج فحشا و بیکاری و فقر جانکاه و بی عدالتی در جامعه گسترش یافت که موجب نارضاعی و خشم بیشتر توده های مردم گردید. دولت پوشالی طی بیست سال سرمایه گذاری اندکی در بخش زراعت و مالداری (دامداری) کرده است. عمده ترین کشت و حاصلگیری زرع خشخاش و تولید تریاک و هیروئین است که سالانه بیش از ۸ هزار تن متریک تریاک حاصل می شود. طالبان از همه این مقدار سالانه عشرمی گیرند که با مبالغی که از قاچاقبران داخلی می گیرند بالغ بر صدها میلیون دالرمی شود. بعد از اخذ رشوه های کلان توسط مامورین عالی رتبه دولت باقی به صاحبان اراضی می رسد. ارتشهای اشغالگر عمدتاً امریکا و انگلستان سهم خود را بیشتر از قاچاقبران خارجی می گیرند که در انتقال مواد مخدر ذریعه تانکها و طیارات شان با آنها همکاری می کنند.

طوری که قبلاً تذکار گردید ناتوانی نیروی انقلابی مردمی که می توانست این پتانسیل نارضاعی و انزجار علیه دولت دست نشانده و خصومت و وحدت تضاد آنها با امپریالیسم و ارتجاع (دشمنان طبقاتی و ملی) را علیه ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور بیک نیروی مبارزاتی مبدل کرده و مبارزه علیه آن ها را سازماندهی و آغاز کند و از جانب دیگر موجودیت بیش از ۷۰۰ نشریه چاپی ۱۴۰ چینل تلویزیون ۳۵۰- موج رادیو ۱۰۲- حزب سیاسی - ۳۵۰۰ نهاد «جامعه مدنی» و حدود ۲۰۰۰ (ان جی او) که اکثر از جانب قدرتهای امپریالیستی و دولتها و نهاد های ارتجاعی داخلی و خارجی تمویل می شوند و از این طریق چند ده هزار تحصیل کرده و «روشنفکر» جامعه با معاشهای دالری مناسب جذب این نهاد ها شده اند و اکثریت قاطع این نهاد ها در جهت گمراه کردن توده های خلق و «روشنفکران» ناآگاه و مسموم کردن اذهان آنها و القای روحیه و افکار تسلیم طلبانه در آنها تبلیغ و ترویج کرده و می کنند. این عوامل موجب گردید تا نیروی ارتجاعی طالبان منحیث نمایندگان طبقات ملاک و کمپرادور و نوکر امپریالیسم و دولت پاکستان از این مخالفت و تضاد توده های خلق طی بیست سال اخیر وجود داشته و دارد در جهت



منافع و موقعیت از دست رفته ای شان مورد بهره برداری قرار داده و جنگ خود را برای کسب « استقلال و آزادی کشور » جایز نند. در حالیکه جنگ بین گروه های ارتجاعی اسلامی طالبان و متحدین آنها (گروه های القاعده، حقانی، داعش و دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی از کشورهای آسیای میانه) و امپریالیستهای اشغالگر و دولت دست نشانده آنها، جنگ بین دنیروی ارتجاعی سیاه و غارتگر و جنایتکار از دشمنان ملی و طبقاتی خلق افغانستان است. مذاکراتی که بین امپریالیستهای امریکایی و امارت اسلامی طالبان در غیاب دولت دست نشانده طی حدود دو سال اخیر صورت گرفت منجر به امضای «معاهده صلح» بین آنها گردیده و هر دوی جنایتکار با هم به توافق رسیدند. و بر اساس امتیازاتی که امپریالیستهای امریکایی به گروه طالبان داده اند، این نیروی وحشی طی سه ماه اخیر بخش بزرگی از خاک کشور را تصرف کرده است. ملاحظه می شود آن بخش از «موافقت نامه صلح» بین امپریالیستهای امریکایی و طالبان که در مطبوعات به نشر رسیده است هیچگونه بحثی درباره گروه های ارتجاعی اسلامی (القاعده، داعش، حقانی و دیگران) که در افغانستان مصروف قتل و جنایت هستند، نشده است. نماینده دولت امریکا طی مصاحبه های گفت که امریکا تعهد کنترل این گروه ها را در آینده از طالبان گرفته است که از خاک افغانستان منافع امریکا و متحدین آن را تهدید نکنند. این امر مسلمی است؛ ولی از اینکه این گروه های جاده صافکن امپریالیسم علیه خلق افغانستان جنایت می کنند و یاکشورهای همسایه افغانستان بخصوص کشورهای آسیای میانه و یا سوسیال امپریالیسم چین و امپریالیسم فدراسیون روسیه را تهدید کنند (که هدف و خواست اصلی امپریالیستهای امریکایی را تشکیل می دهد) برای آنها قابل بحث نبوده و نیست. همین مسئله عمق رابطه بین امپریالیستهای امریکایی و متحدین آن را با گروه های ارتجاعی اسلامی در منطقه و جهان آشکار می سازد. امپریالیستهای امریکایی طی چهار دهه اخیر به منظور پیشبرد اهداف استراتژیک آن در کشورهای اسلامی و کشورهای غیر اسلامی قدرتمند از رقبای امپریالیستهای غربی (امپریالیسم فدراسیون روسیه و سوسیال امپریالیسم چین) که اقلیتهای مسلمان دارند این گروه ها را بسیج و سازماندهی و تسلیح و تربیت نظامی کرده اند. همچنین این گروه های اسلامی جنگهای ارتجاعی و غارتگرانه را در کشورهای اسلامی مشتعل ساخته و مانع از شکل گیری و پیشرفت جنبشهای مترقی و جنبشهای انقلابی پرولتری علیه طبقات حاکم ارتجاعی و سلطه امپریالیسم در این کشورها شده و می شوند. این موضوع خصوصاً طی بیست سال اخیر در افغانستان، عراق، سومالی، لیبی و سوریه به اثبات رسیده است. «صلح و آشتی» بین قدرتهای امپریالیستی و طبقات و گروه های ارتجاعی بر مبنای خصلت طبقاتی آنها صورت می گیرد. زمانی اگر تضاد و اختلاف بین آنها به نقطه ای برسد که بر سر هم کوفته و همدیگر را تکه پاره کنند؛ لیکن زمانی که منافع آن ها اذیتناپذیر و همدیگر را به آغوش می کشند و آشتی می کنند و مشترکاً بر توده های خلق ستم و استثمار رواداشته و نیروهای انقلابی پرولتری و نیروهای مترقی و آزادی خواه را مورد سرکوب خونین قرار می دهند. امپریالیستهای امریکایی و ناتو بیست سال قبل افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار داده و آن را به مستعمره کشیدند. طبق گزارش «سیگار» که در افغانستان فعالیت دارد بتاريخ (۷-۷-۲۰۲۱) گفت: مصارف جنگ افغانستان برای امریکا (۷۷۸) میلیارد دلار از قرار سالانه ۴۴ میلیارد دلار هزینه برداشته است. همچنین گفت که (۴۴) میلیارد دلار صرف پروژه های بازسازی افغانستان شده است. ولی دولت امریکا مدعی است که کلاً مصارف دولت افغانستان طی بیست سال اخیر به (۱۳۲) میلیارد دلار می رسد. همچنین «سیگار» گفت که: تعداد کشته های امریکا در افغانستان (۲۳۰۰) نفر و تعداد مجروحین (۲۰۶۶۰) نفر است. البته از باقی ۴۳ کشور امپریالیستی و دولت ارتجاعی دیگر که در افغانستان نیروی نظامی داشته اند، احصایه ای دقیق از تلفات انسانی و مصارف پولی آنها در دست نیست. امپریالیستهای امریکایی با (۱۵۰) هزار ارتش افغانستان را اشغال نظامی کرده و به مستعمره کشیدند. اینها شایدانه در جهت فریب اذهان توده های خلق در کشورهای خودشان و کشورهای جهان مدعی بودند که به افغانستان رفته اند تا ریشه « تروریسم اسلامی» را از افغانستان و منطقه از بیخ و بن برکنند!! ولی بعد از بیست سال گروه

طالبان و دیگر گروه های اسلامی همسرخ آنها در افغانستان بیش از هر زمانی نیرومندتر و مجهزتر اند و اکنون در آستانه تصرف قدرت دولتی در افغانستان قرار دارند. در این اواخر « اخبار آسیا و اوقیانوسیه » مطلبی را به این شرح نشر کرده است: دولت کابل در ۳۲ درصد خاک افغانستان کنترول دارد<sup>۱۳۲</sup> شهرستان در کنترول دولت و ۱۹۳ شهرستان در کنترول و تحت درگیری با طالبان قرار دارد<sup>۴۳</sup> درصد جمعیت تحت کنترول دولت و ۴۳ درصد تحت درگیری و ۱۴ درصد مناطق تحت کنترول طالبان است. در این اواخر بر اساس پیشرفتهای نظامی که طالبان و گروه های القاعده و داعش و حقانی و دیگر برادران مسلمان متحدانها از کشورهای آسیای میانه داشته اند<sup>۱</sup> مساحت جغرافیای تحت کنترول آنها خیلی بیشتر از این رقم رسیده است. بهر صورت چنان که ماطی ده سال اخیر بارها این موضوع را بیان کرده ایم<sup>۱</sup> این مختصر که در فوق تذکرات یافت نشان می دهد که استراتژی امپریالیستهای امریکایی و ناتوی بیست سال در افغانستان و منطقه از چه قرار بوده و چه اهدافی را دنبال می کرده اند. روابط و مناسبات آنها با « تروریسم بین المللی » ادعای آنها چگونه بوده و چگونه علیه آنها عمل کرده اند؟! و جنگ آنها علیه « تروریسم اسلامی » شباهت به « بازی موش و گربه » داشته است. اینک یکبار دیگر تشریح رسوایی این امپریالیستهای جهانخوار و غارتگر که همواره صحبت از « مبارزه علیه تروریسم » خود ساخته آنها در جهان دارند<sup>۱</sup> از بام افتاد و ادعاهای دروغین و چهره سیاه و ننگین آنها برای خلق افغانستان و خلقهای جهان بیش از پیش آشکار گردید. همچنین سیاه رویی دولت مزدور و خود فروخته و استعمارزده در افغانستان و « روشنفکران » خادم امپریالیسم از جمله « رنگین دادفر سپنتا »<sup>۱</sup> « داوود مرادیان » و دیگر همقمشان آنها که از طریق صحبت در تلویزیون ها نوشتن مقالات و کتاب توده های خلق و « روشنفکران » ناآگاه را نسبت به عملکرد غارتگرانه و جنایتبار امپریالیستهای اشغالگر در افغانستان و اوضاع کشور و مردم به گمراهی کشیدند<sup>۱</sup> نیز بر ملا گردید. اینها در سال ۲۰۰۱ میلادی به پیشواز ارتشهای اشغالگر تانگورقصدیدند و مدیحه سرای کردند و مدعی بودند که ستاره اقبال « افغانستان نوین » در قرن ۲۱ طلوع کرده است و افغانستان طی چند سال آینده به لحاظ پیشرفت اقتصادی و اجتماعی به « کوریای جنوبی » مبدل می شود. ننگ و نفرین بر این نوکران ذلیل استعمار و امپریالیسم.

اوضاع بوجود آمده در دو- سه ماه اخیر در افغانستان برخلاف ادعای « روشنفکران » خادم امپریالیسم<sup>۱</sup> خلق الساعه نبوده بلکه نتیجه عملکرد بیست سال اخیر امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور آنها است. شیوه جنگ ارتشهای اشغالگر و ارتش دولت مزدور با طالبان چنین بوده که از ضربت زدن شدید به آنها خودداری نموده و در عوض منازل مردم را بمب باران کرده و در هر حمله ده ها تن را کشته و مجروح کردند. همچنین حامد کرزی و اشرف غنی به نیروهای ارتش و امنیت ملی و پولیس همواره دستور اکید داده اند که در برابر نیروهای طالبان در حالت « دفاع غیر فعال » قرار داشته باشند و علیه آنها عملیات تعرضی و تهاجمی انجام ندهند. این مطلب چندین بار از زبان عساکر و افسرانی که در نقاط مختلف کشور اجرای وظیفه می کردند<sup>۱</sup> شنیده شده است. طالبان در هر حمله ده ها تن را کشته و یا اسیر کرده و همه اسلحه و وسایل جنگی آنها را با خود برده اند. پسته های ارتش دولت منبع تامین سلاح و مهمات آنها بوده است. تلفات ارتش دولت مزدور در جنگهای رودر رو با طالبان و گروه های دیگر (در مواردی که صورت گرفته است) نبوده بلکه در نتیجه حالت دفاعی پسیف آنها بوده است. با آنکه ارتش دولت افغانستان یک ارتش معاشخور و مزدور امپریالیستهای اشغالگراست؛ لیکن اگر در وضعیت دفاع فعال قرار می داشتند و اجازه می داشتند که حملات تعرضی علیه نیروهای طالبان انجام دهند؛ طالبان در موقعیت نیرومندی کنونی قرار نمی داشتند. طالبان طی هفده سال جنگ بیش از ده ولسوالی را در کنترول نداشتند. از جانب دیگر کرزی و غنی در رأس دولت دست نشانده دو عنصر ملیت گرا<sup>۱</sup> شءونیست و فاشیست اند و سعی می کردند تا افرادی از هم ملیتهای مورد نظر خود را در مقامات عالی فرماندهی خاصاً در ارتش و امنیت ملی بگمارند. با آنکه بخشهای از افسران و سربازان ارتش مشاهده می کردند که دولت یک دستگاه فاسد

و مافیای است و کمترین اهمیتی به حیات آنها در برابر طالبان قایل نبوده و نیست. و بیشترین افراد در اردو به اثر بیکاری در جامعه و معاش نسبتاً مناسب دالری مجبور شده اند تن به چنین مخاطره ای بدهند. با آنها حاضر نبودند بدون مقاومت تسلیم طالبان شوند. حامد کرزی و اشرف غنی هر دو از جمله شهنشاهان طبقات ارتجاعی ملیت پشتون هستند که در طول دوران حکومت شان با گروه های رقیب از ملیتهای دیگر بر سر تقسیم قدرت دولتی در جدال بوده اند. کرزی و غنی خاصاً سعی می کردند تا از تقرری افراد نظامی ماهر و فعال از جناح رقیب در ارتش امنیت ملی و پولیس جلوگیری کنند. و هر چه بیشتر از افراد مورد نظر خود را در مقامات بلند و حساس دولت بگماردند. بارها اتفاق افتاده افرادی را که بنا بر دلایلی علیه طالبان با سرسختی مقاومت کرده اند از مقام شان عزل کرده و بجای آنها عناصر مورد نظر خود را گمارده اند. این قماش افراد مهره های مفیدی برای طالبان در درون دولت بودند و هستند که نقشه ها و جهت و زمان حرکت و ظرفیت نیروهای ارتش را به آنها اطلاع می دادند. و نیروهای نظامی و امنیتی دولت مزدور نیز تلفات زیادی را در همین عملیتهای غافلگیرانه طالبان متحمل شده اند. جریان تسلیمی فرقه ها و قل اردوها و لواهای ارتش و کلاً اداره و لسو الیها و ولایات کشور به طالبان در هفته های اخیر موعید این نظر است. فهمیدن این موضوع برای کسانی که اندک اطلاعاتی از مسایل نظامی داشته باشند مشکل نیست. همچنین طالبان طی بیست سال تعداد زیادی از افراد ماهر نظامی « اتحاد شمال » را ترور کردند. زیرا آنها نظریه مخالفت های شدیدی که با طالبان داشتند علیه طالبان با شدت عمل می کردند. طی هفته سال اخیر ده ها مورد از کشتار دسته جمعی نظامیان بوسیله همقطاران شان که بوسیله افراد هواداران طالبان در ارتش و در پسته های امنیتی جای سازی شده اند صورت گرفته است. ولی جهت اغوای اذهان عامه آنها را « افراد نفوذی » طالبان تبلیغ کرده اند. همچنین نمایندگان فکری و سیاسی طالبان و گلب الدین در سطح جامعه در مکاتب پوهنتون ها مدارس دینی و مساجد حضور و نفوذ گسترده دارند و از این طریق و از طریق تلویزیون ها و رادیوها و جراید در تخریب دولت دست نشانده بنفع طالبان و حزب اسلامی تبلیغ و ترویج کرده اند. زمانی اگر از جانب افرادی ظاهراً واقع بین در جامعه دولت را از این جهت انتقاد کرده اند که چرا از تبلیغات این عناصر در سطح جامعه که صراحتاً بنفع طالبان تبلیغ می کنند جلوگیری نمی کند دولت پاسخ داده که در افغانستان « دموکراسی است » (بخوان کلیتو کراسی). همین مسأله موجب شده است که طالبان و دیگر احزاب و گروه های ارتجاعی اسلامی مخالف دولت در سطح گسترده ای در بین اقشار مختلف جامعه خاصاً در دهات نفوذ کنند. همچنین حزب اسلامی بر رهبری ارغندیوال در هر کابینه کرزی و غنی چندین وزیر داشته و مقامهای بلند دیگر دولت در مرکز و ولایات در اختیار آنها بوده است و از این طریق نیز به نیروهای حزب اسلامی گلب الدین و طالبان و حقانی بگونه همه جانبه کمک کردند. نیروهای طالبان و متحدین آنها می توانستند به کمک آنها وسایل و مواد انفجاری و اسلحه خود را بسطح وسیع از پاکستان به داخل افغانستان انتقال داده و در نقاط مختلف شهرها و در ولایات مختلف انبار کرده و تله ها و مین های انفجاری و موتر بمب های خود را بسازند. از جانب دیگر در مواردی افراد و مواد و وسایل انفجاری طالبان و گلب الدین بوسیله وسایط نقلیه دولت انتقال یافته است. همچنین همکاریهای نظامی مخفی ارتشهای اشغالگر با طالبان و گلب الدین و القاعده و حقانی که بارها از جانب مردمان محل خاصاً در ولایات شمال کشور بازگوشده وجود داشته است. طی بیست سال دولت دست نشانده جانی ترین افراد طالبان و دیگر گروه های همسنگ آنها را که در محاکم عدلی و قضایی دولت دست نشانده جرم آنها در چندین فقره قتل عمد با ثبات رسیده است ؛ لیکن بعد از چند سال حبس توسط فرمان کرزی و اشرف غنی رهانده و با مبلغی سفریه بخانه های شان فرستاده شده اند و دوباره در جنگ علیه دولت شرکت کردند. چنانچه صالح معاون اشرف غنی سال گذشته گفت که : در بین پنج هزار زندانی رها شده طالبان چند صد تن آنها چنین جرایمی را انجام داده بودند. در حالیکه طالبان اسیران و حتی افراد تسلیم شده دولت به آنها را بعد از شکنجه های سبعانه بقتل رسانده اند بخصوص اگر از تعلق ملیتهای غیر پشتون می بودند. گروه های طالبان و القاعده و حقانی و داعش از مهارتهای تخنیکی نظامی خاصاً

در بخش مواد انفجاری و معلومات و مهارت‌های استخباراتی ارتش پاکستان در سطح وسیعی بهره مند بودند و هستند. نظامیان دولت پاکستان در رهبری گروه‌های جنگی طالبان و دیگر گروه‌های اسلامی حضور قابل ملاحظه دارند. همچنین طالبان افراد ماهری در رشته روان‌شناسی دارند که از این طریق توانسته‌اند صدها تن را از مدرسه‌های دینی و در سطح جامعه با در نظر داشت وضعیت و حالت روانی و موقعیت اجتماعی و سطح آگاهی آنها شناسایی کرده و با اثر تلقینات دینی و مذهبی و وعده «بهشت برین» آنها را برای انجام عملیات انتحاری آماده ساخته که بدون کوچکترین تعللی حاضر می‌شوند تا خود را در جهت اهداف پلید و ضد انسانی امارت اسلامی طالبان منفجر کنند. و همین شیوه‌ای دهشت افکنی جنگ‌نبروهای ارتش و امنیت ملی و پولیس دولت مزدور را همیشه در حالت رعب و وحشت قرار داده و مورال جنگی آنها را به شدت پائین آورده است.

دولت دست‌نشانده از بدو تاسیس دچار بحران شدید اختلافات و تضادهای درونی گروه‌های ارتجاعی تشکیل‌دهنده آن بر سر تقسیم مقامات دولتی بوده است. تضاد دو جناح عمده در دولت جناح کرزی و اشرف غنی که عمدتاً تعلقات ملیت پشتون را در دولت نمایندگی می‌کنند و جناح عبد الله که تعلقات ملیت‌های تاجک ازبک و هزاره را گاهی چنان شدت یافته که با داران امپریالیست آنها میانجیگری کرده و ظاهراً اوضاع را برای مدتی در درون دولت دست‌نشانده آرام می‌ساخته‌اند. از جهتی هم این خواست واقعی با داران شان هم بوده که منافع شان را در بحران اختلاف دو مدار بین جناح‌های دولت دست‌نشانده شان می‌دیدند. فکتور دیگر در تضعیف دولت دست‌نشانده وجود نظامیان «خلفی پرچمی» در ارتش و پولیس و امنیت ملی است که در کنار کرزی و اشرف غنی در جهت تضعیف آنها عمل کرده و در مواردی هم با طالبان همکاری کرده‌اند. طی بیست سال بیش از یکصد میلیارد دلار در دسترس این دولت بوده است که البته حکام آن طی این مدت از اختلاس و دزدی و غارت از این مبالغ هنگفت و اخذ رشوه از سطح جامعه و دیگر امتیازاتی که قدرتهای امپریالیستی اشغال‌گر به آنها داده‌اند چاق و فربه شده و به میلیونرها به دلار مبدل شده‌اند و برعکس توده‌های مردم هر چه بیشتر فقیر و گرسنه و محتاج شده‌اند. فساد گسترده در دولت دست‌نشانده وجود دارد و چوکی‌های «پر منفعت» دولت در معرض خرید و فروش به مزایده گذاشته می‌شود. توده‌های خلق در منجلاب فقر و گرسنگی و جهل و مریضی جسمی و روانی و اعتیاد به مواد مخدر دست و پامی زنند. بیش از نصف نفوس کشور در شرایط فقر جانکاه قرار دارند و ۱۲ میلیون تن به کمک بخور و نمیر سازمان ملل متحد نیمه جان زنده‌اند. حدود سه میلیون تن آواره در کشورهای ایران و پاکستان که طی چهار دهه امکان بازگشت به وطن را نیافته‌اند. بیش از سه میلیون آواره داخلی خاصاً که طی یک سال اخیر که حملات طالبان شدت یافته است در شرایط گرسنگی جانکاهی و بدون سرپناه در گرما و سرمای طاقت فرسا عذاب می‌کشند. فساد در تمام بخشهای دولت دست‌نشانده بیداد می‌کند و خیرات موسسات خارجی برای آواره‌هایی داخلی و حتی کمکهای در جهت مبارزه با «ویروس کورونا» به سرعت رفته است. چنانچه اشرف غنی بتاريخ بتاريخ ۳۱ جولای طی جلسه‌ای به کارکنان دولت خاصاً ارگ نشینان گفت که: «فساد را کم کنید که آب روی مرابردید». این جمله بوضوح حکایت از وجود فساد گسترده در دولت دارد که در مواردی هم از کنترل خارج شده است. مردم افغانستان کمترین اعتماد و امیدی به این دولت دست‌نشانده استعمار و امپریالیسم ندارند و باید هم نداشته باشند آنها از دشمنان خونخوار خلق‌اند و عامل همه بدبختیها و سیاه‌روزیهای آنها بخصوص طی چهل سال اخیر بوده و هستند. هریک از جناح‌ها و گروه‌های داخل و خارج دولت دست‌نشانده وابستگی و نوکری با دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی مختلف دارند. تضاد منافع این دولت‌ها با کشورهای که در اشغال افغانستان سهم دارند از جمله تضاد بین امپریالیسم فدراسیون روسیه و سوسیال امپریالیسم چین با امپریالیسم امریکا و تضاد دولت ایران با امریکا و تضاد دولت عربستان با دولت ایران و تضاد بین دولت پاکستان و دولت هند بر سر نفوذ و سلطه بر افغانستان و تضاد بین گروه‌های مربوط به «اتلاف شمال» و دولت پاکستان بشکل حاد آن وجود

داشته و دارد. بعبارت دیگر افغانستان به محل برخورد تضادهای امپریالیستی و ارتجاعی مبدل شده است. این چند فکتور دولت دست نشانده را بخصوص در عرصه نظامی و استخباراتی هر چه بیشتر تضعیف کرده است. همچنین عملکرد خاینانه سران دولت از کزری و اشرف غنی به دلایل معلوم که در فوق به آنها اشاره شد موجب روحیه باختگی ارتش شده است و خروج بخش اعظم نیروهای نظامی امریکا و ناتواز افغانستان آن را تشدید کرده است و موقعیت را برای طالبان آماده کرد تا عملیتهای نظامی خود را سرعت و گسترش دهند. طی یکماه اخیر در اکثر موارد پسته های نظامی دولت در ولسوالی ها فرقه های عسکری و قل اردوها در مرکز ولایات بدون کمترین مقاومت یا هیچگونه مقاومتی با سلاح و مهمات و تجهیزات خود به طالبان تسلیم شده اند. آشکار است که تسلیمی این پسته های امنیتی و مراکز نظامی دولت مزدور به طالبان و سقوط بیش از دوصد ولسوالی و بیست و پنج ولایت محصول نیرومندی طالبان نبوده است؛ بلکه طی یک نقشه خاینانه و زدوبند مخفی به صوابدید و فیصله دولت امریکا با آنها و به دستور اشرف غنی در اس دولت مزدور صورت گرفته است و برای فریب عوام مضحکانه نام آن را گذاشته اند «عقب نشینی تاکتیکی!». در حالیکه خلق ستم کشیده و مظلوم افغانستان طی هفته های اخیر به اثر شدت مظلوم و ستمگری و جنایات نیروهای طالبان خاصاً در ولسوالیها مجبور به ترک خانه های شان شده و ده ها هزار فامیل آواره از جمله کودکان و زنان و بزرگ سالان شب و روز را در هوای آزاد و در گرمای طاقت فرسا و بدون سرپناه و نان و آب می گذرانند و دار و ندارشان بوسیله آدمکشان طالبان و گروه های همسنخ آنها باغارت برده شده و از جانب دیگر به اثر بمباران طیارات امریکایی و طیارات دولت مزدور روزانه ده هاتن آنها بخون می غلظند و خانه و کاشانه ای شان ویران می شود. دولت پوشالی برهبری اشرف غنی این دلقک مزدور در آخرین نفسهای حکومتش به شیوه ها و طرق مختلف و با نیرنگبازی توده های خلق را فریب می دهد و صحبت از سراب «امنیت و آرامش» طی سه تا شش ماه آینده دارد. ورنه ۳۵۰ هزار ارتش و پولیس و امنیت ملی مجهز با سلاح های مدرن و موثر و چند ده هزار کوماندوی تعلیم دیده چگونه ممکن است که نتوانسته اند در برابر چند ده هزار نیروی طالب و متحدین آنها مقاومت کرده و آنها را سرکوب کنند؟! با خروج همه نیروهای نظامی امریکا و «ناتو» از افغانستان قرار است که دولت امریکا بعد از ماه آگست ۶۰۰ تن از کوماندوهای ویژه اش را در کابل مستقر کند بعلاوه چندین هزار تن از مامورین «سیا» که اکنون در افغانستان حضور دارند تا بقول آنها از سفارت امریکا حفاظت کنند. همچنین قرار است که دولت امریکا سه و نیم هزار نفر ارتش خود را در میدان هوای حامد کزری در کابل مستقر کند تا از خروج عاجل مامورین امریکایی و همکاران افغان ارتش امریکا طی بیست سال اخیر نظارت و حفاظت کنند.

اشرف غنی تصویری کرد که طالبان باور زنه ای قوی با دولت آمده و خودش در رأس دولت با جناح قدرتمند نظامی از تعلقات ملیت پشتون در آینده حکومت خواهد کرد و به این صورت خواستهای شء و نیستی وی و طبقه اش تحقق خواهد یافت. لیکن در این اواخر از موضعگیری گلب الدین و طالبان برمی آید که اشرف غنی رانمی خواهند که در اس دولت باقی بماند و چند بار گفته اند اشرف غنی باید برود و دولت موقت تشکیل شود. سخنان اخیر اشرف غنی بوضوح نشان می دهد که او در توفعی که از طالبان داشته است و سالها مانند کزری مستقیم و غیر مستقیم در تقویت آنها کوشیده و در این اواخر دوصد ولسوالی و بیست و پنج ولایت را به آنها تسلیم کرده است بر آورده شدنی نیست. اشرف غنی بتاريخ ۱-۸-۲۱ در پارلمان صحبت کرد و از اعضای آن خواست تا در جهت بسیج ملی کوشش کنند در حالیکه خودش وسیله ای قدرت گیری طالبان شده است. وی گفت: «طالبان اکنون مشددتر خون خوار تر و جابجابر تر نسبت به ۲۴ سال قبل هستند» در حالیکه این را دروغ می گوید و این هم یک نیرنگ و توطئه است که در ولایتهای هرات و بلخ به ثبوت رسید. بالمقابل سخنگوی طالبان گفت: «اشرف غنی از جمله خاینین ملی است که در آینده او را تعقیب کرده و به عدالت می کشانند». با در نظر داشت خدمات

اشرف غنی و دارودسته اش در جهت به قدرت رساندن طالبان اینهم یک نیرنگ دیپلوماتیک است و می خواهند طوری وانمود کنند که گویا آنها با قدرت خود حکومت را تصرف کرده اند؛ نه اینکه بوسیله امپریالیستهای امریکای و دولت پوشالی در راس آن اشرف غنی به قدرت رسانده شده اند. اشرف غنی این مزدور خاین این سخنان رادلک و اروظاً بالحن الحاح آمیزی بیان می کرد چون موقعیت شخصی وی ظاهراً به خطر افتاده است. اما این موضع او هم صادقانه نبوده و نیست و به شیوه های مختلف دفع الوقت کرد تا که طالبان بر اکثریت قاطع ولایات کشور مسلط شدند. و پیشرفتهای نظامی هفته های اخیر طالبان نتیجه سیاهکاریها و خیانت مستقیم اشرف غنی و دارودسته اطرافیان او و تصامیم جنایتبار و غارتگرانه امپریالیستهای اشغالگر امریکای و «ناتو» می باشد.

چهارده است که افغانستان و سرنوشت سیاسی مردم افغانستان دستخوش توطئه های کثیف قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی و خیانت و وطن فروشی گروه های ارتجاعی رنگارنگ داخلی بوده است. و معلوم نیست که چه سرنوشت سیاه تری در آینده در انتظار مردم عذاب کشیده و بی دفاع افغانستان خواهد بود. مردم افغانستان باید بیدار شوند و بیش از این به گروه های ارتجاعی اسلامی جهادی و دیگر گروه های ارتجاعی جنایتکار و خاین و امپریالیستهای جنایتکار و غارتگر اجازه ندهند که به سرنوشت سیاسی آنها بازی کنند. تا زمانیکه توده های خلق و روشنفکران خوش باور در زیر تاثیر تبلیغات گمراه کننده این دارودسته های ارتجاعی و خود فروخته و ماشین پروپاگند امپریالیسم جهانی قرار داشته و منتظر «ناجی» باشند از این پرتگاه هولناکی که قرار گرفته اند راهی نخواهند یافت. سرانجام امپریالیستهای جنایتکار و غارتگر برای آنها «ناجی» دیگری از بین این دارودسته های جنایتکار و ضد خلق و میهن بر خواهند گزید و با تبلیغات مسموم کننده بر آنها تحمیل خواهند کرد. از جهت دیگر توده های خلق و روشنفکران آزادی خواه باید آگاه باشند و با سخنان و نوشته های بظاهر «مترقی» تشکلهای مختلف رویزیونیستی و اپورتونیستی و تسلیم طلب اغوا شوند. در غیر آن در آینده نیز با توطئه های سیاه و شوم امپریالیستی و ارتجاعی مواجه خواهند بود. مردم ما خاصاً روشنفکران آزادی خواه و مترقی باید از تاریخ بیاموزند؛ همچنین از به شکست کشاندن مبارزات و مقاومتهاى شان علیه ارتجاع و امپریالیسم (از جمله رژیم باندهای جنایتکار «خلقى» پرچمی «سازاءى» و سوسیال امپریالیسم «شوروى» وقت) در ربع اخیر قرن بیستم توسط گروه های ارتجاعی اسلامی نمایندگان طبقات ارتجاعی ملاک و کمپرادور در سبک بگیرند. مبارزات توده های خلق علیه امپریالیسم و استعمار و طبقات ارتجاعی جز به رهبری یک حزب انقلابی طبقه کارگر به پیروزی نمی رسد. توده های خلق زحمتکش خاصاً طبقه کارگر به لحاظ موقعیت اجتماعی و خصلت طبقاتی شان تضاد آشتی ناپذیری با طبقات ارتجاعی فیودال و کمپرادور و امپریالیسم جهانی دارند. طبقه کارگر در بین طبقات خلق زحمتکش یگانه طبقه انقلابی است. این طبقه اگر آگاهی سیاسی انقلابی حاصل کند و حزب سیاسی انقلابی خود را ایجاد کند می تواند خود و سایر طبقات خلق را از استعمار و استم طبقات ارتجاعی ملاک و کمپرادور و سلطه امپریالیسم و استعمار نجات دهد. لیکن طبقه کارگر بطور خود بخودی به آگاهی سیاسی انقلابی نمی رسد. آگاهی سیاسی انقلابی بوسیله روشنفکران واقعاً انقلابی پرولتری به طبقه کارگر انتقال داده شده و حزب انقلابی طبقه کارگر را ایجاد می کنند. حزبی مسلح با علم انقلاب پرولتری (م- ل- م) حزبی متشکل از آگاه ترین، با ایمان ترین و صادق ترین روشنفکران کمونیست انقلابی و پرولتاریای انقلابی (نه بورژوا دموکراتهای «انقلابی»). فقط چنین حزبی می تواند مبارزات توده های خلق را در جهت سرنگونی سلطه استعماری امپریالیسم (در شرایط کنونی امپریالیستهای امریکای و ناتو) و دولت دست نشانده و نیروهای ارتجاعی طالبان و دیگر همسنگران آنها و سرنگونی نظام فیودال کمپرادوری در جامعه و قطع کامل سلطه امپریالیسم از کشور و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و پیروزی سوسیالیسم رهبری کند.

**- مرگ بر امپریالیستهای اشغالگر امریکای و «ناتو» و دولت مزدور و گروه طالبان مزدور!**

- نابود باد سرمایه داری جهانی وامپریالیسم وارتجاع همدست آن!

- پیروزباد مبارزات انقلابی خلق افغانستان!

۱۴ آگست ۲۰۲۱ میلادی

(پولاد)